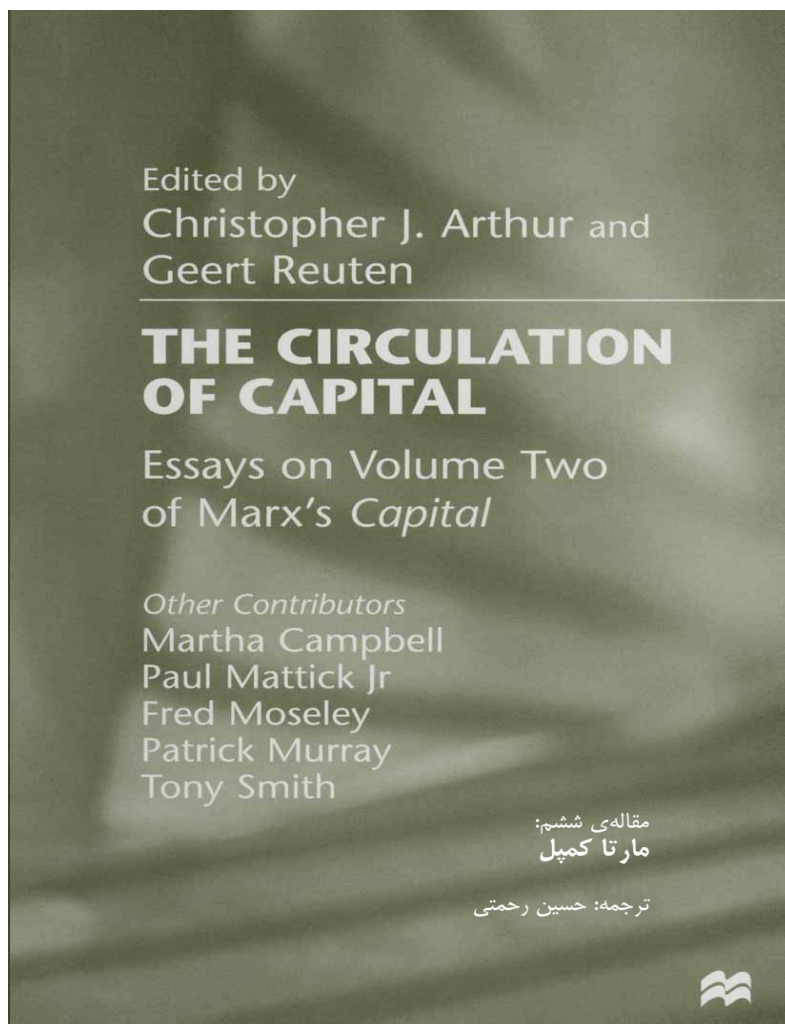


پول در گردش سرمایه



فصل ششم از مجموعه مقالات:

گردش سرمایه؛ مقالاتی درباره‌ی جلد دوم کاپیتال مارکس

مارتا کمپل

ترجمه: حسین رحمتی

مهر ۱۳۹۹

فصل ششم از مجموعه مقالات^۱:

«گردش سرمایه؛ مقالاتی درباره‌ی جلد دوم کاپیتال مارکس»

پول در گردش سرمایه^۲

مارتا کمپل

ترجمه: حسین رحمتی

[توضیح کارگاه بر انتشار این مجموعه مقالات](#)

مقدمه

مارکس در جلد اول کاپیتال، پول را به‌سان قرینه/همتای ضرور انبوه کالاهایی که در جامعه‌ی سرمایه‌داری می‌بینیم توصیف می‌کند. به باور او وجود پول ضرورت دارد، زیرا همه‌ی کالاها باید در مبادله دقیقاً هم‌ارز یکدیگر باشند. مارکس در این‌جا وجود کالاها را بدیهی فرض می‌کند. همان‌گونه که او بعدتر در جلد یکم استدلال خواهد کرد، تولید کالایی عمومیت‌یافته (یا تولید برای فروش عمومیت‌یافته) فقط در سرمایه‌داری رخ می‌دهد. با این‌حال، در آن‌جا او دیگر موضوع پول را رها کرده است. بنابراین، فقط در جلد دوم است که مارکس پول را در بافتار رابطه‌ی میان کار مزدی و سرمایه بررسی می‌کند. نظریه‌ی پول در جلد دوم به ویژگی‌های جدیدی می‌پردازد که از این دیدگاه پدید می‌آیند: ویژگی‌های پول به‌سان شکلی از سرمایه.

1. نوشتار پیش رو ترجمه‌ی فصل ششم از مجموعه مقالات زیر است:

Christopher J. Arthur, Geert Reuten (eds.), *The Circulation of Capital. Essays on Volume II of Marx's Capital*, MacMillan 1998.

این مجموعه مقالات یکی از کتاب‌های پژوهشی سه‌گانه درباره‌ی سه جلد کاپیتال مارکس است که توسط نخله‌ای از مارکس‌پژوهان معاصر انتشار یافته است. کارگاه دیالکتیک ترجمه و انتشار این کتاب‌ها را در قالب یک پروژه‌ی جمعی در دست انجام دارد (ترجمه‌ی جلد‌های اول و دوم این سه‌گانه به‌زودی در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت).

2. Campbell, Martha: *Money in the Circulation of Capital*, In Arthur & Reuten (eds.): *The Circulation of Capital; Essays on Volume II of Marx's Capital*. Ch. 6. pp. 129-158. MacMillan 1998.

گردش سرمایه مستلزم گردش پولی به شیوه‌ای متفاوت از گردش ساده است. مستلزم انقطاع در گردش پولی یا شکل‌گیری اندوخته‌های پولی³ هم هست. یگانه هدف اندوخته‌های پولی مورد نیاز برای گردش سرمایه این است که در زمان دیگری خرج شوند، یعنی برای استفاده‌ی بعدی به‌منزله‌ی وسیله‌ی گردش. با این حال، بنا به دلایل ناشی از ماهیت گردش سرمایه، خرج کردن باید ناپیوسته باشد و ارزش نیز باید مستقل از سرمایه در شکل مولدش انباشته شود.

این موضوع که در جلد میانی بحث خواهد شد درون‌مایه‌هایی را در جلد اول کاپیتال می‌پروراند و در ضمن زمینه را برای تبیین مارکس از نظام اعتباری در جلد سوم آماده می‌کند. دلایل این که اندوخته‌های پولی برای گردش سرمایه لازم‌اند شاهدهی دیگر بر این ادعای مارکس‌اند که وجود پول ضروری است. به‌بیان دیگر، آن‌ها دلایل دیگری هستند که نشان می‌دهند مبادله‌ی بدون پول در سرمایه‌داری نه تنها مشکل بلکه ناممکن است. به‌علاوه، این که گردش سرمایه مستلزم گردش پول و اندوختن آن است دلیل دیگری بر این ادعای مارکس در جلد یکم است که این دو کارکرد پول همدیگر را نقض نمی‌کنند، بلکه مکمل هم هستند. مارکس به منزله‌ی اشارتی به جلد سوم، استدلال می‌کند که اندوخته‌های پولی مورد نیاز برای گردش سرمایه، سرچشمه‌ی منابع مالی در نظام اعتباری (نظام بانک‌داری و بازارهای بورس و اوراق قرضه) هستند. مارکس در جلد دوم با نشان دادن نامحتمل بودن تحقق شروط بازتولید نشان می‌دهد که گردش سرمایه بنا به دلایلی که هیچ ارتباطی با وضعیت اعتبار ندارد در معرض اختلال قرار دارد. مارکس بر اساس مصارف اندوخته‌ها که در جلد دوم شناسایی می‌کند و نیز ادعایش مبنی بر این که این اندوخته‌ها، منبع وجوه قابل اعطا در قالب وام در نظام اعتباری‌اند می‌تواند توضیح دهد که چرا اختلال‌ها در گردش سرمایه، فارغ از منبع اولیه‌شان، در شرایط اعتباری نمود می‌یابند.

فرض‌ها

برای فهم استدلال مارکس درباره‌ی پول باید فرض‌های عمومی جلد دوم را شناسایی کرد. این فرض‌ها یا جمع‌بندی‌های مارکس در جلد اول کاپیتال هستند، یا پیش‌شرط‌هایی برای تحلیل گردش سرمایه، یعنی جستارمابه‌ی جلد دوم. فرض‌های اصلی گروه نخست عبارت‌اند از این که الف- جامعه‌ی سرمایه‌داری از رابطه‌ی کارگران مزدبگیر با سرمایه‌داران تشکیل شده است (مارکس همچون جلد اول از تمامی دیگر گروه‌های اجتماعی چشم‌پوشی می‌کند و بررسی آن‌ها را به جلد سوم موکول می‌کند) ب- کار مزدی منبع ارزش اضافی‌ست و پ- انباشت اولیه با انحصار یک گروه بر عناصر تولید محقق شده است. مارکس همچنین بدیهی می‌پندارد که هدف تولید سرمایه‌داری خلق ارزش اضافی‌ست و از این‌رو، پویا و گسترش‌یابنده است و به مقیاسی به‌طور فزاینده بزرگ‌تر گرایش دارد.

3. money hoards

فرض اصلی در گروه دوم این است که گردش سرمایه «به‌طور نرمال» ادامه می‌یابد. این همان گذار سرمایه از میان سه شکل خود در «حالت ناب» آن است؛ یعنی در انتزاع از دشواری‌های تحقق، «دگرگونی‌های ارزش» یا «دگرگونی‌های فنی در فرآیند تولید»، نوسان‌ها در سطح فعالیت اقتصادی در کل سیکل/چرخه، تاخیرها در فرآیند گردش و «دیگر فرازونشیب‌های گردش که سرمایه و ارزش اضافی را در میان سرمایه‌های رقیب بازتوزیع می‌کنند» (Marx, 1885:109, 153, 186, 335, 430, 424).⁴ کوتاه این که مارکس فرض می‌کند که «روابط ارزش ثابت باقی می‌مانند» (187). همان‌طور که او یادآور می‌شود چنین چیزی در واقعیت اتفاق نمی‌افتد، زیرا «مشخصه‌ی تولید سرمایه‌داری دقیقاً همین تغییر دائمی روابط ارزش است» (153). با این حال، چنین تغییری هیچ ارتباطی با موضوع مورد بررسی مارکس ندارد. موضوع مورد بررسی او عبارت بود از: «شکل‌های مختلفی که سرمایه در دورپیمایی به خود می‌گیرد و شکل‌های مختلف این دورپیمایی» (بخش اول جلد دوم)؛ بازگشت سرمایه یا «این که با توجه به جریان‌یابی و توالی این شکل‌ها، چگونه مقدار معینی از سرمایه، همزمان میان شکل‌های ... سرمایه‌ی تولیدی، سرمایه‌ی پولی و سرمایه‌ی کالایی ... تقسیم می‌شود» (بخش دوم)؛ و در نهایت بازتولید، یا این که چطور سرمایه‌های منفرد متفاوت به هم «متصل می‌شوند» تا «حرکت کل سرمایه‌ی اجتماعی را شکل دهند» (بخش سوم) (429). مارکس برای شناسایی «شکل بنیادین» این جنبه‌های گردش سرمایه می‌بایست تمامی ویژگی‌های واقعیت سرمایه‌داری را که به آن جنبه‌ها ارتباطی نداشتند کنار می‌گذاشت (532). در نتیجه، فرض [گردش] «نرمال» گرچه غیرواقع‌گرایانه است اما وسیله‌ای ضرور برای تحلیل است (نک Maki, 1994).⁵

فرض دوم (و بسیار با اهمیت) این است که تولید پیوسته است. مارکس این فرض را این‌گونه توجیه می‌کند که «پیوستگی ویژگی بارز تولید سرمایه‌دارانه... و لازمه‌ی پایه‌ی فنی‌اش است؛ پیوستگی دست در دست نظام کارخانه‌ای و صنعت بزرگ‌مقیاس پیش می‌رود» (182؛ همچنین نگاه کنید به 183). با این همه، مارکس می‌پذیرد که پیوستگی «همیشه به‌طور کامل دست‌یافتنی نیست» (182)، بلکه همچون شرایط نرمال [که در بالا بحث شد] یک ایده‌آل است. پیوستگی نوعی ایده‌آل‌سازی است که برای جستارمابه‌ی جلد دوم لازم است. شرایط لازم برای بازگشت سرمایه و بازتولید، بدون آن قابل‌شناسایی نیست؛ برای نمونه، مارکس استدلال می‌کند که سیاهه‌ی کالاهای موجود و اندوخته‌های پولی برای گردش سرمایه ضروری‌اند، چرا که برای پیوستگی تولید لازم هستند.⁶

4. از این پس، تمامی ارجاع‌ها به جلد دوم کاپیتال فقط با شماره‌ی صفحه خواهد بود.

5. به بیان دقیق‌تر، این فرض ویژگی‌هایی از واقعیت را که به موضوع مورد بررسی ارتباطی ندارند کنار می‌زند تا بر ویژگی‌هایی که در ارتباط با موضوع مورد بررسی کلیدی‌اند تمرکز کند. فرض نرمال، آن‌چه را که مکی «غیرواقعی بودن» از نوع لازم برای تدوین نظریه می‌نامد توضیح می‌دهد.

6. در مورد تداوم و نقل‌وانتقال نک 334، 335، 342؛ در مورد بازتولید نک ص. 580؛ در مورد دینیه‌ها نک ص. 333، 429، 521؛ در مورد موجودی‌ها نک ص. 201، 223.

مارکس به خاطر این فرض‌ها فرآیند گردش سرمایه را کاملاً حسب سرمایه‌ی صنعتی بررسی می‌کند و از سرمایه‌ی بازرگانی و سرمایه‌ی پول-پیشه⁷ انتزاع می‌کند. سرمایه‌ی صنعتی یگانه نوعی از سرمایه است که کل دورپیمایی سرمایه را طی می‌کند، یا مستلزم «فرآیند یکپارچه‌ای از تولید و گردش است» (183). فرض این‌که سرمایه به‌طور نرمال گردش می‌کند و تولید پیوسته و مداوم است بدان معناست که شکل‌های مختلف سرمایه – سرمایه‌ی پولی، سرمایه‌ی تولیدی و سرمایه‌ی کالایی – در عمل یک سرمایه هستند، گویی سرمایه‌ی صنعتی است که خود را به این جامه‌ها آراسته است. یا این‌که بدان معناست که اگر سرمایه‌ی صنعتی کارکردهای سرمایه‌ی بازرگانی و سرمایه‌ی پول-پیشه را از دست داده بود و سرمایه‌ی بازرگانی و سرمایه‌ی پول-پیشه مستقل از سرمایه‌ی صنعتی بودند، در آن صورت هر سه می‌توانستند به منزله‌ی یک [تن] و در هماهنگی کامل با یکدیگر عمل کنند. از آن‌جا که فرض‌های [گردش] نرمال و تداوم [تولید] عملکرد مستقل سرمایه‌ی بازرگانی و سرمایه‌ی پول-پیشه را سرکوب می‌کند، وجود مستقل این دو نوع سرمایه امری بی‌اهمیت و پیش پا افتاده تلقی شده و از دیده پنهان می‌ماند یا سرکوب می‌شود. سرمایه‌ی صنعتی یگانه نوع سرمایه است که وارد تولید می‌شود و حتا در شکل محدود و تخصصی‌اش هم مستلزم گردش است. سرمایه‌ی صنعتی به‌عنوان یگانه نوعی که هر دو نوع دیگر سرمایه را دربرمی‌گیرد، کارکردهای نرمال این دو شکل دیگر را تعیین می‌کند. سرمایه‌ی بازرگانی مبادله‌ی کالاها و موجودی‌شان را کنترل می‌کند و سرمایه‌ی پول-پیشه نیز به‌طور مشابه جریان پول و اندوخته‌های پولی را در کنترل خود دارد. با این حال نیاز به سیاهه‌ی⁸ کالاها و اندوخته‌ها ناشی از نیاز به تداوم تولید و در نتیجه، ناشی از سرمایه‌ی صنعتی است. در نهایت، وحدت تولید و گردش که درون‌بود سرمایه‌ی صنعتی است نشان‌دهنده‌ی منبع به‌ویژه سرمایه‌دارانه‌ی ارزش اضافی یعنی کار مزدی است.⁹ بنابراین، نتایج برگرفته از تحلیل سرمایه‌ی صنعتی (از جمله نتیجه‌گیری‌هایی که در مورد سرمایه‌ی پول-پیشه و سرمایه‌ی بازرگانی هستند) به‌ویژه در رابطه با سرمایه‌داری صادق‌اند. در مقابل، اگر سرمایه‌ی بازرگانی و سرمایه‌ی پول-پیشه را همتایان سرمایه‌ی صنعتی قلمداد کنیم، در آن صورت این نتایج می‌توانند ویژگی‌های شکل‌های پیشاسرمایه‌دارانه و سرمایه‌دارانه را ادغام کنند. مارکس بر این اساس استدلال می‌کند که سرمایه‌ی بازرگانی و سرمایه‌ی پول-پیشه «تابع» سرمایه‌ی صنعتی هستند و «فقط بر پایه‌ی آن حرکت می‌کنند» (136):

7. Money dealing capital

8. inventories

9. همان‌طور که مارکس اشاره می‌کند سرمایه‌ی صنعتی یگانه گونه‌ی سرمایه است که در آن، «خلق [ارزش اضافی] کارکرد سرمایه است» و از این رو «مستلزم آن است که تولید سرمایه‌دارانه باشد» (136). (برای بررسی مفصل‌تر این شرط که تولید باید سرمایه‌دارانه باشد نک کمپل 1993). البته به‌همین دلیل سرمایه‌ی صنعتی مستلزم وحدت تولید و گردش است. در جلد اول کاپیتال، مارکس بر کار مزدی به‌عنوان منبع ارزش اضافی و در جلد دوم بر پیوند میان تولید و گردش که پیامد منطقی آن است تمرکز می‌کند.

تجایی که آن‌ها در نقش حاملان شاخه‌های خاص کسب‌وکار خودشان در کنار سرمایه‌ی صنعتی پدیدار می‌شوند و عمل می‌کنند، فقط حالات و نمودهایی از شکل‌های مختلف کارکرد سرمایه‌ی صنعتی هستند که دائماً در قالب آن‌ها فرو می‌رود و در سپهر گردش دورشان می‌اندازد، شکل‌هایی که از مجرای تقسیم اجتماعی کار مستقل شده‌اند. (136)

مقصود این نیست که انتزاع از سرمایه‌ی بازرگانی و سرمایه‌ی پول-پیشه همچون فرض‌های [گردش] نرمال و تداوم [تولید] که [انتزاع فوق] مبتنی بر آن‌هاست، با واقعیت سرمایه‌داری برابر است. برعکس، مارکس تاکید می‌کند: «از آن‌جا که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری مستلزم تولید در مقیاس بزرگ است در نتیجه، به‌ضرورت مستلزم فروش کلان‌مقیاس نیز هست؛ یعنی فروش به بازرگان و نه به استفاده‌کننده‌ی منفرد» (190). به‌طور مشابه، «توسعه‌ی نظام اعتباری»، که مستلزم آن است که سرمایه‌ی پول-پیشه به‌طور مستقل وجود داشته باشد، «به‌ضرورت به‌موازات توسعه‌ی صنعت بزرگ‌مقیاس و تولید سرمایه‌داری پیش می‌رود» (261)، تاکید افزوده شده است. در حقیقت، از آن‌جا که سرمایه‌داری پیشرفته مستلزم سرمایه‌ی بازرگانی و سرمایه‌ی پول-پیشه است، مارکس «وجود آن‌ها را در تشریح جنبه‌های خاص فرآیند گردش سرمایه‌دارانه بدیهی می‌پندارد» (191). با این حال، او از آن‌ها انتزاع می‌کند تا ویژگی‌های فرآیند گردش سرمایه‌دارانه را شناسایی کند، زیرا آن‌ها «دقایق مختلف حرکت سرمایه را ... پنهان می‌کنند» (191). با نشان دادن چند نمونه از این‌که آن‌ها چگونه این حرکت را پنهان می‌کنند، مبنای منطقی فرض [گردش] نرمال روشن خواهد شد.

از آن‌جا که سرمایه‌ی بازرگانی و سرمایه‌ی پول-پیشه در قبال کارکردهای‌شان پرداختی دریافت می‌کنند چنین به‌نظر می‌رسد که آن‌ها در ایجاد ارزش کالاها نقش دارند. همچنین از آن‌جا که آن‌ها به سپهر گردش محدود هستند، این نظر که آن‌ها ارزش آفرین هستند بدان معناست که ارزش به‌جای آن‌که در گردش صرفاً تغییر شکل دهد از آن [یعنی فرآیند گردش] سرچشمه می‌گیرد. تفسیر این کژفهمی که تاثیر بزرگی بر نظریه‌ی اقتصادی داشته، این است که زمان به‌خودی‌خود منبع ارزش اضافی است. یکی از پدیده‌هایی که این دیدگاه را در ظاهر تایید می‌کند این است که با نظر به سرمایه‌هایی «که تفاوت‌شان فقط در زمان گردش‌شان نهفته است، ملاحظه می‌شود که زمان گردش طولانی‌تر مبنای قیمت بالاتر است» (204). از نگاه مارکس متفاوت بودن زمان گردش صرفاً «یکی از مبنای یکسان‌سازی سودها است» (204) با این حال، آن‌ها در نبود تمایزی که مارکس میان سود و ارزش اضافی قائل است به‌سان شواهد قطعی علیه نظریه‌ی کار پایه‌ی ارزش تعبیر می‌شوند و در نتیجه «به ناپودی کامل مکتب ریکاردویی منجر

می‌شوند» (373).¹⁰ مارکس راه‌حل‌اش برای این مشکل را تا جلد سوم کاپیتال (که در آن، نرخ سود و دیگر مبانی تقسیم ارزش اضافی را توضیح می‌دهد) به تعویق می‌اندازد.

دوم، در سرمایه‌داری، سرمایه‌ی بازرگانی و سرمایه‌ی پول-پیشه‌ی قطعاتی از دورپیمایی کامل سرمایه هستند. اگر آن‌ها را شکل‌های مستقل سرمایه قلمداد کنیم، در آن صورت نیاز به کارکردهای‌شان و محدودیت‌های اعمال‌شده بر رفتارشان از بین می‌رود. بنابراین، سرمایه‌ی بازرگانی ضرورت وجود ذخایری از کالاها برای تداوم بازتولید را پنهان می‌کند (نک 580)؛¹¹ سرمایه‌ی پول-پیشه کارکردهای اندوخته‌های پولی و قانون گردش پول را پنهان می‌دارد.

دو مسئله‌ی قبلی از این فرض پدید می‌آیند که سرمایه‌ی بازرگانی و سرمایه‌ی پول-پیشه می‌توانند به‌طور مستقل وجود داشته باشند یا خودبسنده باشند. به‌محض آن که آن‌ها از سرمایه‌ی صنعتی جدا شوند، کم‌وبیش این توانایی را به‌دست می‌آورند که مستقل از آن عمل کنند. به‌این ترتیب، مشکل سومی پدید می‌آید. اگر آن‌ها مستقل از یکدیگر عمل کنند در آن صورت از رفتار «نرمال» فاصله می‌گیرند و در کل، هرگونه انحرافی فرآیند گردش سرمایه را مختل می‌کند مشکل این است که در واقعیت، اختلال‌های ایجادشده بر اثر عمل مستقل سرمایه‌ی بازرگانی و سرمایه‌ی پول-پیشه با اختلال‌های ذاتی بازتولید سرمایه ترکیب می‌شوند. فرض [گردش] نرمال اجازه می‌دهد که این دو منبع اختلال را از همدیگر تمیز دهیم. اختلال‌های اقتصادی را به‌رغم آن که در اغلب موارد ابتدا در بازارهای مالی آشکار می‌شوند پول ایجاد نمی‌کند مگر آن که اختلال‌های مورد نظر از تغییرات ناشی از استقلال سرمایه‌ی پول-پیشه سرچشمه بگیرند.

فرض‌های [گردش] نرمال و تداوم [تولید] به‌تفصیل بررسی شده‌اند زیرا آن‌ها شکلی را که پول باید در تحلیل فرآیند گردش سرمایه به خود بگیرد تعیین می‌کنند. انتزاع از سرمایه‌ی پول-پیشه نظام اعتباری (و نیز پول اعتباری) را همراه خود منتزاع می‌کند. از این‌رو، مارکس همچون جلد اول در جلد دوم نیز بر اساس این فرض پیش می‌رود که پول در حالت پول فلزی گران‌بها یا به بیان ساده طلا وجود دارد. تاجایی که این فرض (دست‌کم در جلد دوم) منبع یکسانی دارد نباید مسئله‌سازتر از انتزاع مارکس از سرمایه‌ی بازرگانی باشد. دلایل بیش‌تر برای این فرض از تغییر خاصی ناشی می‌شود که نظام اعتباری پدید می‌آورد. این‌ها را در بخش بعدی بررسی خواهیم کرد. فرض پول فلزی گران‌بها را می‌توان بر اساس تمامی دلایل برشمرده‌شده برای آن ارزیابی کرد.

10. مهم‌ترین نمونه‌ی این مشکل برای تاریخ نظریه‌ی اقتصادی نمونه‌ی انبار شراب (cellar case) است که ابتدا از جانب بیلی و بعدها بوم باورک به‌عنوان شاهده‌ی علیه نظریه‌ی ارزش کاربنیاد معرفی شد (نک Marx, 1861-3, pp. 86-7). راه‌حل مارکس برای این مشکل علاوه‌بر تبیین او از نرخ سود، مستلزم تمایزیست که او میان زمان کار و زمان تولید قائل می‌شود (نک صص 17-316).

11. سیسموندی روش مارکس در انتزاع از سرمایه‌ی بازرگانی را پیشاپیش به کار بسته است. به باور سیسموندی بازرگان و تولیدکننده نقش‌های یک سرمایه را تقسیم می‌کنند و انتزاع از اولی «برای فهم روشن پافزایش ثروت ضروری است» (نک صص. 191).

فلز گران بها به سان شکل پول

با توسعه‌ی نظام اعتباری، ذخایر پولی سرمایه‌داران منفرد در بانک‌ها تجمیع می‌شوند.¹² ذخایر پولی در این معنای محدود که میان سرمایه‌داران به اشتراک گذاشته می‌شوند، «اجتماعی» می‌شوند. برای مارکس این مهم‌ترین تغییر مرتبط با نظام اعتباری ست (نک 213، 488، 569). پیامدهای این امر به مارکس اجازه می‌دهد که برای توصیف گردش سرمایه بر اساس پول فلزی گران بها دلایل دیگری نیز بیاورد.

یکم، تجمیع پول در نظام بانکی، ادعای مارکس را مبنی بر این که نظام اعتباری جنبه‌های گردش سرمایه را پنهان می‌سازد اثبات می‌کند، چون ردگیری حرکت پول را دشوارتر می‌کند این که یک سرمایه‌دار می‌تواند از پولی استفاده کند که سرمایه‌دار دیگری در اختیارش گذاشته است باعث می‌شود دورپیمایی سرمایه‌های متفاوت با یکدیگر تلاقی پیدا کنند. سرمایه‌داران منفرد می‌توانند از محدودیت‌هایی که نیاز به اندوخته‌ها تحمیل می‌کنند بگریزند، زیرا قادرند از مجموع سرمایه‌ی پولی موجود استفاده کنند. به علاوه، نظام بانکی تاثیر پول را دو برابر می‌کند زیرا پول واقعی سپرده‌گذاری شده و سند سپرده‌ی آن در حساب‌های بانکی هر دو می‌توانند نقش ابزار گردش را بازی کنند (نک Marx, 1894:642).

فرض پول فلزی گران بها این پیچیدگی‌ها را دور می‌زند. بنابراین، مارکس در میان روش‌هایی که برای توجیه این فرض به کار می‌برد متذکر می‌شود که توک ... بارها و بارها «ناچار شد» برای تبیین گردش پول اعتباری «این مسأله را بررسی کند که بر اساس گردش فلزی صرف موضوع چگونه می‌بود» (192). توک پول فلزی را «دیر هنگام»¹³ وارد می‌کند و بین آن و پول اعتباری در رفت و برگشت می‌ماند (554). سیر آشفته‌ی استدلال او نشان‌دهنده‌ی اهمیت دلایل روش‌شناختی برای این فرض است که پول از ابتدا فلزی بوده است (554). مارکس ضمن مهم قلمداد کردن این دلایل، می‌افزاید که آن‌ها تنها دلیل او برای این فرض نیستند. در ادامه می‌افزاید:

«از همه مهم‌تر این است که از گردش [پول] فلزی در ابتدایی‌ترین شکل‌اش آغاز کنیم زیرا به این ترتیب جزر و مدها، برقرار شدن موازنه‌ها¹⁴، به بیان کوتاه تمامی جنبه‌هایی از [گردش پول] که در نظام اعتباری همچون فرآیندهایی آگاهانه تنظیم شده پدیدار می‌شوند، به سان چیزی مستقل از نظام اعتباری نمایان می‌شوند و در نتیجه، مسئله در شکل خودانگیخته‌اش و نه در شکل پس از تامل ظاهر می‌شود.» (7-576)

12. ذخایر پولی در بازارهای بورس و اوراق قرضه نیز جمع می‌شوند. با این حال، بانک‌ها نمونه‌ی اصل فوق در ساده‌ترین شکل‌اش هستند و تصور می‌شود که دیگر نمونه‌ها را نمایندگی می‌کنند.

13. post festum

14. settlement of balances

به نظر می‌رسد پول اعتباری «آگاهانه تنظیم‌شده» است زیرا که بانک‌ها آن را خلق می‌کنند. از آن‌جا که «جزر و مد» پول با مسئله‌ی وام‌ها و بازپرداخت‌شان همراه است، چنین به نظر می‌سد که پول اعتباری نتیجه‌ی اقدامات تعمّدی است. در مقابل، پول فلزیِ گران‌بها باعث می‌شود گردش پولی به‌منزله‌ی «دقیقه‌ی درون‌ماندگاری از تولید سرمایه‌داری»، یعنی یکی از شروط لازم و ملزوم گردش سرمایه، پدیدار شود (569). این نشان می‌دهد که کارکردهای نرمال پول از سرشت سرمایه‌نشات می‌گیرند؛ آن‌ها کارکردهای ضروری هستند که سرمایه با توجه به سرشت‌اش قادر است فقط در شکل پولی‌اش به آن‌ها جامعه‌ی عمل بپوشاند. مارکس این نکته را با گفتن این‌که کارکردهای نرمال پول «به‌طور خودانگیخته» (naturwüchsig) از دل گردش سرمایه «زاده می‌شوند» بیان می‌کند (555)¹⁵. در نتیجه پول فلزیِ گران‌بها کیفیت‌ی را به‌دست می‌آورد که مارکس خصلت «عینی» ارزش می‌نامد. مقصود او این است که ارزش خودش را چونان قانون تنظیم‌کننده‌ی طبیعی نشان می‌دهد و سرمایه‌داری به‌سان یک کل (و پول به‌عنوان یکی از عناصر ضرور سرمایه‌داری) را چیزی ورای کنترل اجتماعی هدفمند تصویر می‌کند (Marx, 1867: 184).

دلیل ابتدایی مارکس برای آغاز کردن بحث خود با پول فلزی در جلد اول کاپیتال این است. در آن‌جا مسئله‌ی نمایش این نکته است که مبادله‌ی کالایی مستلزم پول است. از آن‌جا که طلا خودش یک کالا است (هرچند به‌عنوان پول، کالایی همچون دیگر کالاها نیست) از آن می‌توان برای نمایش این نکته استفاده کرد که سرشت ارزش‌های کالایی حکم می‌کند که یکی از آن‌ها نقش تجسدبخشی به ارزش را بازی کند. در مقابل، پول نمادین ظاهراً «محصول تامل خودسرانه‌ی انسان‌ها» است (1867:186).¹⁶ به‌همین قیاس، پول فلزیِ گران‌بها در جلد دوم کاپیتال خصلت عینی کارکردهای نرمال پول را با باز نمود آن‌ها به‌سان کیفیت‌هایی «مستقل» از نظام اعتباری نشان می‌دهد (Marx, 1885:577). از این منظر، مارکس می‌تواند نشان دهد که چگونه نظام اعتباری محصول همین کارکردهاست و آن‌ها را بازتولید می‌کند او با ذکر مثال‌های ساده استدلال می‌کند که «نوسان‌هایی که [بر اثر زمان مورد نیاز برای حمل با کشتی] در بازگشت سرمایه پدید می‌آید، یکی از پایه‌های مادی متفاوت بودن دوره‌های اعتبار» همچون وام‌های ۳۰ و

15. معنای تحت‌اللفظی این واژه (naturwüchsig) - به‌طور طبیعی رشد کرده یا مطابق میل و خواست خود رشد کرده است. در بافتار بحث کنونی این واژه به‌معنای «رشد یافته از بطن فرآیند گردش سرمایه» خواهد بود. «خودانگیخته» ترجمه‌ی نامناسبی است، زیرا حاکی از نبود علیت است. مارکس دقیقاً عکس آن را در نظر داشت؛ یعنی این‌که کارکردهای پول به‌طور خودسرانه (یعنی نهادی) شکل نمی‌گیرند، بلکه مکان/جایگاه پول در کل فرآیند آن‌ها را دیکته می‌کند.

16. پول نمادی (پول بدون پشتوانه‌ی محض/pure fiat money) پس از طلا ساده‌ترین شکل بعدی پول است؛ برخلاف پول اعتباری، مستلزم نظام بانکی یا سرمایه‌ی پول-پیشه به‌عنوان شکل مستقل سرمایه نیست. مارکس در جلد اول کاپیتال اشاره می‌کند که اگر پول یک نماد باشد در آن صورت هر کالای دیگری نیز می‌تواند چنین باشد. هیچ کدام در این معنا که (همان‌گونه که گانزمان می‌گوید) «یک قلمرو مورد توافق برای معنای مشترک» را اشغال می‌کنند، نماد نیستند. در رابطه با این ادعا که مارکس برای فهم عینیت ارزش از پول کالایی آغاز می‌کند نگاه کنید به (Campbell 1997).

۹۰ روزه را شکل می‌دهد (329). وجود چنین پیوندهایی میان نظام اعتباری و کارکردهای نرمال پول نشان می‌دهد که نظام اعتباری خودش مطلقاً نهادواره¹⁷ نیست.¹⁸

کوتاه این که فرض پول فلزی گران‌بها بر فرض [گردش] نرمال، دلایل روش‌شناختی و [بر اصل] عینیت ارزش استوار است. از «غیرواقعی بودن»¹⁹ فرض [گردش] نرمال این نتیجه بر نمی‌آید که مارکس مدعی آن است که طلا شکل واقعی پول است. بنابراین، او مدعی ترادف [برابری] پول با طلا نیست. بلکه او پول فلزی گران‌بها را **یک شکل ممکن** از پول می‌داند. او به‌ویژه معتقد است که پول فلزی گران‌بها ساده‌ترین شکل پول است، زیرا برخلاف پول اعتباری مستلزم نظام بانکی نیست. پس، دلایل روش‌شناختی مارکس برای آغاز کردن بحث خود با پول فلزی این است که پول فلزی ساده‌ترین شکل پول است.²⁰

دوم، مارکس نظریه‌اش را بر مبنای پول فلزی مطرح می‌کند زیرا پول فلزی، عینیت ارزش را باز نمود می‌کند این مسئله هیچ ارتباطی به این ندارد که پول یکی از محصولات کار [اجتماعی] یا شمارنده‌ی ساعات کار است. مارکس به‌جای تمرکز بر تولید، همواره بر پیوند سرمایه‌دارانه‌ی میان تولید و گردش تاکید می‌کند. برای نمونه در جلد دوم فرض بر آن است که سرمایه‌ی صنعتی یگانه شکل سرمایه است، نه به‌دلیل این که سرمایه‌ی صنعتی به‌خودی‌خود تولید را شامل می‌شود؛ بلکه به این دلیل که (به‌عنوان نتیجه‌ی دربرگیری تولید) یگانه شکلی است که حاوی پیوند میان تولید و گردش است.²¹

در نهایت، کارکردهای نرمال پول به شکل پول متکی نیستند، بلکه هر شکلی از پول باید آن‌ها را انجام بدهد. بنابراین اصولی که مارکس در جلد دوم ترسیم می‌کند به‌همان اندازه در رابطه با پول اعتباری نیز صادق‌اند، هر چند اجتماعی شدن اندوخته‌ها [ی پولی] در نظام اعتباری آن‌ها را دست‌خوش جرح و تعدیل می‌کند.²² مارکس با عنایت به این مسئله ادعا می‌کند که «اقتصاد پولی و اقتصاد مبتنی بر اعتبار» نظام‌های اقتصادی متمایزی نیستند، بلکه «صرفاً با مراحل متفاوت تکامل تولید سرمایه‌داری متناظرند» (195).

17. institutional

18. همان‌گونه که مارکس می‌گوید «تمامی جنبه‌های متفاوت حرکت خودانگیخته» یعنی کارکردهای نرمال پول را «فقط باید با تجربه نشان داد و روشنی روی آن انداخت، تا هم موجب استفاده‌ی قاعده‌مند از کمک‌های مکانیکی نظام اعتباری شود و هم بیرون کشیدن واقعی سرمایه‌ی موجود قابل اعطا در قالب وام» (556) متقن‌ترین دلیل او برای خصلت «خودانگیختگی» رشد نظام اعتباری این است که رشد آن از اندوخته‌های مورد نیاز برای گردش سرمایه نشات می‌گیرد. این موضوع را دیرتر بررسی خواهیم کرد.

19. unrealisticness

20. مارکس نیز اشاره می‌کند که طلا از حیث تاریخی مقدم بر پول اعتباری است (نک ص. 192). این به‌خودی‌خود دلیل دیگری برای فرض پول فلزی گران‌بها نیست، بلکه پیامد پول فلزی به‌عنوان ساده‌ترین شکل پول است.

21. در جلد اول، پیوند میان تولید و گردش آن‌جا که مارکس دیدگاه‌های ریکاردو (که ارزش را کاملاً حسب تولید می‌بیند) و بیلی (که آن را تماماً حسب مبادله می‌بیند) را مردود می‌شمارد، نمایان می‌شود (نک کمپل، 1997).

22. نک ص. 213, 214, 364, 434, 533؛ همچنین (De Brunhoff (1973, p. 85

اندوخته‌ها

اندوخته‌هایی که مارکس در جلد دوم به آن‌ها می‌پردازد برای تداوم گردش سرمایه لازم‌اند. بنابراین، آن‌ها عامدانه انباشته می‌شوند یا به‌بیان دیگر، اندوخته‌ها امری اختیاری هستند. البته مارکس همچنین تأیید می‌کند که رکود گردش به شکل‌گیری اندوخته‌ها ی اجباری منجر می‌شود (نک 158، 225). با این حال، فرض [گردش] نرمال از این واقعیت‌ها چشم‌پوشی می‌کند. افزون بر آن، درست است که اندوخته‌ها [متکی بر] عملی اختیاری‌اند، اما غایتی در خود نیستند بلکه ابزاری برای انباشت سرمایه‌اند. مارکس این نکته را این‌گونه بیان می‌کند که در سرمایه‌داری اندوخته‌سازی هدف نیست (نک 423، 569).²³ اندوخته‌ها ابزاری برای هدفی دیگر اند، آن‌ها اگرچه [امری] موقتی هستند با این حال، جریان پول را دست‌خوش اختلال می‌کنند.

نکته‌ای از سر احتیاط: از آن جا که در تحلیل مارکس نظام اعتباری نادیده گرفته شده است، تحلیل او مستقیماً در واقعیت قابل اعمال نیست. اندوخته‌هایی که مارکس توصیف می‌کند به معنای دقیق کلمه در واقعیت وجود ندارند، مقصود او این نیز این نیست که آن‌ها واقعی هستند. همان‌طور که او در بررسی نظام اعتباری توضیح می‌دهد، اندوخته‌های پولی یک سرمایه‌دار جای‌شان را به دارایی‌های مالی (برای نمونه، حساب‌های بانکی) می‌دهند و خود پول به دیگران وام داده می‌شود. بنابراین «در زندگی واقعی هیچ انبارهای از پول وجود ندارد» (423). به‌علاوه، این امر همچنین نشان می‌دهد که فرض پول فلزی گران‌بها نوعی دوپارگی مطلق میان پول و اعتبار ایجاد می‌کند. دارایی‌هایی²⁴ که معمولاً به‌منزله‌ی پول (همچون حساب‌های بانکی) تلقی می‌شوند، در زبان مارکس پول نیستند. این تفاوت‌ها استدلال مارکس را بی‌اعتبار نمی‌کنند، بلکه حاکی از آن‌اند که استدلال او فقط با انجام جرح و تعدیل‌هایی فراخور در واقعیت صادق است. دو پارگی میان اعتبار و پول بدان معناست که پول در مفهوم مورد نظر مارکس با آن بخش از عرضه‌ی پول متناظر است که پول پر قدرت نامیده می‌شود.²⁵ در حالی که پول در واقعیت اندوخته نمی‌شود، پولی که در غیاب نظام اعتباری اندوخته می‌شود در حضور [نظام اعتباری] منبعی (پول پر قدرت) را شکل می‌دهد که در غیاب بانک مرکزی برای اعطای وام در دسترس خواهد بود. استدلال مارکس درباره‌ی ضرورت اندوخته‌ها نیز نشان می‌دهد که اگر دسترسی به نظام بانکی قطع شود (برای مثال بر اثر سیاست پولی‌ای که بر تجمیع متمرکز است)، صاحبان سرمایه‌ی غیرمالی تلاش خواهند کرد که اندوخته‌های فردی

23. مارکس بدین طریق نشان می‌دهد که هیچ تضادی میان وسایل گردش و کارکردهای اندوخته‌ای پول وجود ندارد. مارکس بر این نکته تأکید می‌کند، زیرا تفاوتی کلیدی میان شرایط پیش‌سرمایه‌دارانه و سرمایه‌دارانه وجود دارد: در اولی، ثروت از راه اندوخته‌سازی انباشته می‌شود؛ در حالی که در دومی از راه استفاده‌ی از آن در قالب سرمایه (نک ص. 164).

24. Assets

25. مقصود از پول پر قدرت (high-powered money)، ذخایر بانکی در ازای سپرده‌های جاری به‌علاوه‌ی پول رایج است؛ به‌بیان دیگر، پول «پر قدرت» ناظر است بر پولی که ذخیره شده است، به‌اضافه‌ی پولی که می‌تواند ذخیره شود.

را از نو برپا کنند. دلایل اندوخته‌سازی را نظام اعتباری از بین نمی‌برد، بلکه آنها صرفاً به تقاضاهایی برای دارایی‌های مالی تبدیل می‌شوند. آن‌ها فقط زمانی به تقاضاهایی برای پول تبدیل می‌شوند که نظام اعتباری فرو بریزد.

مارکس درحالی‌که بحث‌اش را با جامع‌ترین و بنیادی‌ترین شکل اندوخته آغاز می‌کند، کل مقدار پول را «اندوخته‌ی اجتماعی» می‌نامد (400). این همان مقدار پولی‌ست که به‌سان «ماشین‌گردش» برای کل سرمایه‌ی اجتماعی مورد نیاز است (213). به‌نظر می‌رسد «اندوخته» نامیدن پولی که در گردش است، نوعی تناقض‌گویی باشد (همان‌گونه که مشخص خواهد شد کل پول معمولاً همزمان به گردش در نمی‌آید، اما این مسئله به بحث کنونی ما ارتباطی ندارد). به‌علاوه، این تناقض ظاهراً یکی از پیامدهای خاص فرض پول فلزی گران‌بهاست. بر اساس این فرض، پول نوعی اندوخته است؛ به این معنا که وقتی مقدار تولید کالایی افزایش می‌یابد، ثروت واقعی‌ست که باید «ذره ذره انباشته شود» و از مصرف مولد دریغ داشته و «قربانی فرآیند گردش شود» (400-214). با این حال، مارکس عرضه‌ی پول²⁶ را نوعی اندوخته قلمداد می‌کند، نه به این دلیل که او فرض می‌کند پول، [شئی] فلزی‌ست؛ بلکه به‌دلیل ویژگی‌های پول به‌عنوان شکلی از سرمایه.

انباشت ثروت در قالب پول پیش‌شرطی برای تولید سرمایه‌داری است، زیرا پول پیش‌شرطی‌ست برای این که کار مزدی شکل متعارف کار باشد. از یک س، و کار مزدی مستلزم آن است که «ارائه‌ی خدمات در قالب اجناس تغییر کند و به پرداخت‌های پولی تبدیل شود» (418). کار مزدی باید با پول خریداری شود و نه با اعتبار. دسترس‌پذیر بودن کار مزدی در صورتی تضمین می‌شود که کارگران از ابزار عینی تولید جدا شده باشند. از آن‌جا که این وضعیت، نیروی کار را از تامین مایحتاج‌اش ناتوان می‌کند؛ پس بدان معناست که کارگران نمی‌توانند به صاحبان سرمایه‌ی صنعتی هیچ‌گونه اعتبار بلندمدتی اعطا کنند و «متوازن‌سازی مستقیم یا غیرمستقیم حساب اعتباری ... ناممکن است»؛ زیرا اعتبار، آن‌گونه که در تجارت رایج است، چیزی‌ست که سرمایه‌داران به هم می‌دهند (490، 1-140).

«اندوخته‌ی اجتماعی» به‌عنوان ابزار ضروری به‌کارگیری نیروی کار باید میان سرمایه‌داران و کارگران دست‌به‌دست شود. با این حال، مارکس تأکید می‌کند که اندوخته‌ی اجتماعی از میان دستان طبقه‌ی کارگر فقط عبور می‌کند و همواره به سرمایه‌داران بازمی‌گردد²⁷ او بر این اساس، از «انحصار» سرمایه‌داران «بر پول» سخن می‌گوید و ادعا می‌کند که اندوخته‌ی اجتماعی در واقعیت متعلق به طبقه‌ی سرمایه‌دار است (497). از آن‌جا که سرمایه‌داران با اسناد به این امر مدعی آن هستند که ارزش اضافی متعلق به آن‌هاست، کارکرد اندوخته‌ی اجتماعی تصاحب ارزش اضافی است. از این‌رو، وقتی اندوخته به گردش در می‌آید بخش

26. the money supply

27. بنابراین، مارکس می‌گوید اندوخته را تعداد اندکی تصاحب می‌کنند (ص. 418)؛ سرمایه‌دار «نخستین نقطه‌ی حرکت و کارگران صرفاً دومین نقطه‌ی حرکت هستند (480)؛ و گزینه‌ی در دستان کارگران فقط نوعی ابزار گردش» است (554).

عمده‌اش، شکل مزدها را به خود می‌گیرد، که وقتی خرج شوند دوباره به سرمایه‌داران بازمی‌گردند (اعتبار تجاری که صرف خرید سرمایه‌ی ثابت می‌شود).²⁸

مارکس منبع اندوخته‌ی اجتماعی را در جلد دوم کاپیتال توضیح نمی‌دهد. او در جلد اول استدلال کرده است که اندوخته یکی از نتایج انباشت اولیه است. با این حال، او نیاز به اندوخته را ناشی از وضعیتی مشابه وضع اسفناک زمین‌داران روسی می‌داند که از نبود «سرمایه‌ی پولی» به‌هنگام گذار از کار سرفی به کار مزدی «گلایه می‌کردند» (117). همان‌طور که این مورد نیز نشان می‌دهد، به‌رغم آن‌که اندوخته‌ی اجتماعی پیش‌شرطی برای تولید سرمایه‌داری است تولید سرمایه‌دارانه می‌تواند پیش از انباشته‌شدن اندوخته‌ی کافی شروع گردد؛ اندوخته و تولید سرمایه‌داری باهم رشد می‌کنند.²⁹

مارکس با توصیف پول به‌سان سرمایه‌ی پولی در جلد دوم، نظریه‌ی هم‌ارز عام³⁰ را که در جلد اول صورت‌بندی شده بود تکمیل می‌کند و دلیل دومی برای ضرورت پول می‌آورد. او درحالی‌که استدلال می‌کند رابطه‌ی میان کار مزدی و سرمایه به‌ضرورت یک رابطه‌ی پولی است، تذکر می‌دهد که این رابطه دلیل آن نیست که سرمایه‌داری یک «اقتصاد پولی» باشد (113). خطایی که او در این برداشت می‌بیند این است که رابطه‌ی کار مزدی/سرمایه را به رابطه‌ی میان فروشنده و خریدار فرو می‌کاهد. به این ترتیب، توزیع عوامل تولید که دسترس‌پذیر بودن قوه‌ی کار به‌عنوان یک کالا را تضمین می‌کند مغفول می‌ماند؛ در نتیجه، هدف خاصی که به‌کارگیری کار مزدی محقق می‌کند - یعنی خلق ارزش اضافی - نیز از نظر دور می‌ماند (116). کوتاه این‌که برداشت فوق سرمایه‌ی پولی را به پول فرو می‌کاهد به‌علاوه، ایده‌ی سرمایه‌داری به‌سان نوعی اقتصاد پولی، معلول را بر علت اولویت می‌دهد به باور مارکس، عمومیت‌یابی شکل کالایی (و نیز مبادله‌ی پولی) از سازمان‌یابی سرمایه‌دارانه‌ی تولید سرچشمه می‌گیرد (نک 196).³¹ رواج نظریه‌هایی از پول که کاملاً حسب مبادله‌ی ساده صورت‌بندی شده‌اند باعث می‌شود که تذکر مارکس همچنان موضوعیت داشته باشد.³²

اندوخته‌های دیگری که مارکس شناسایی می‌کند، زیرمجموعه‌هایی از اندوخته‌ی اجتماعی‌اند. آن‌ها هم در معنای معمول پول جدا داشته‌شده از گردش هستند. آن‌ها با گردش ساده، انباشت سرمایه و بازگشت

28. نک ص. 554. اهمیت مزدها در کل مقدار پول را مور نیز تأکید کرده است (1988: نک ص ص. 137-138). باید توجه کرد که مارکس اعتبار تجاری را بخشی از نظام اعتباری نمی‌داند، زیرا مستلزم «اجتماعی‌شدن» سرمایه‌ی پولی نیست؛ امری که مشخصه‌ی بانک‌ها و بازار بورس است.

29. نک ص ص. 117، 418. به باور مارکس، رابطه‌ی میان ظهور تولید سرمایه‌دارانه و انباشت اندوخته‌ی پولی را «نباید این چنین تلقی کرد که ابتدا باید اندوخته‌ی کافی شکل بگیرد تا تولید سرمایه‌دارانه بتواند شروع شود» (ص. 418). - این یکی از چندین استدلالی‌ست که بر این باور متکی‌اند که مقدار پول محدودیتی برای توسعه‌ی سرمایه‌دارانه نیست.

30. universal equivalent

31. همچنین نگاه کنید به Marx (1867:274, n4).

32. برای نمونه برداشت‌های دفتر تهاتری (clearing house) از پول (مانند هیکس 1967a)، آشکارا از کار مزدی چشم‌پوشی می‌کنند، زیرا فرض این برداشت‌ها بر این است که همه‌ی بازرگانان می‌توانند به یکدیگر اعتبار بدهند. رابطه‌ی میان کار مزدی و سرمایه دلالت بر آن دارد که فقط سرمایه‌داران می‌توانند به یکدیگر اعتبار بدهند.

سرمایه مرتبط هستند (بازگشت سرمایه باز تولید سرمایه‌ی پایا/غیرمنقول را شامل می‌شود). هر چند این قسم اندوخته‌ها به ضرورت، وجوه/نقدینگی‌های جداگانه³³ نیستند، اما همچون اندوخته‌ی اجتماعی، به علت هدف و منبعی که از آن اندوخته می‌شوند [خصلتی] متمایز دارند.

یکم، بخشی از پولی که به‌عنوان «ماشین گردش» مورد نیاز است نقدینگی ذخیره‌ای³⁴ است که در صورت نیاز آماده‌ی ورود به مدار گردش است (نک 403). در سطح اقتصاد کلان، کارکرد نقدینگی ذخیره این است که مقدار پول در گردش را انعطاف‌پذیر کند. یکی از ویژگی‌های ضروری ابزار گردش همین است، زیرا مقدار پول مورد نیاز پیوسته و به‌طور پیش‌بینی‌ناپذیری تغییر می‌کند (برای مثال، بر اثر تغییر قیمت‌ها یا سرعت فروش). مارکس این نوع اندوخته را پیش‌تر در جلد اول کاپیتال، آن‌جا که علیه نظریه‌ی کمی³⁵ [پول] استدلال می‌کند، توصیف کرده است. او علیه ادعای نظریه‌ی کمی [پول]، مبنی بر این‌که عرضه‌ی پول³⁶ قیمت‌ها را تعیین می‌کند این استدلال را می‌آورد که اندوخته‌ها به مقدار پول در گردش اجازه می‌دهند تا با مقدار ارزش کالایی که بناست محقق شود انطباق یابد و نشان می‌دهد که قیمت‌ها عرضه‌ی پول را تعیین می‌کنند³⁷ او با طرح انضمامی‌تر همین استدلال در جلد دوم، این اندوخته‌ها را همچون وجوه ذخیره‌ای می‌داند که سرمایه‌داران نگاه می‌دارند «تا الف- از خود در برابر نوسانات قیمت‌ها محافظت کنند... ب- مترصد بهترین موقعیت برای خرید و فروش باشند»، پ- بتوانند وقفه‌هایی که در فروش ایجاد می‌شود را جبران کنند، یا خلاصه این‌که «بتوانند فعالیت‌شان را بدون وقفه ادامه دهند» (199,521). کارکرد اندوخته‌های در گردش در سطح اقتصاد خرد همین است.

دوم، پول از ارزش اضافی محقق شده به‌سان سرمایه‌ی پولی بالقوه/نهان اندوخته می‌شود، تا آن‌که اندازه‌اش آن قدر شود که بتواند نقش سرمایه‌ی پولی را ایفا کند.³⁸ این نوع از اندوخته که مارکس نقدینگی انباشتی/انباشت‌مایه³⁹ می‌نامد لازم است؛ زیرا یک مقدار حداقلی وجود دارد که پول اگر از آن کم‌تر باشد نمی‌تواند نقش سرمایه را بازی کند و این مقدار حداقلی را در هر شاخه‌ای از صنعت نحوه‌ی ترکیب عوامل

33. separate funds

34. reserve fund

35. quantity theory

36. money supply = جمع کل پول موجود در یک اقتصاد. م

37. نک Marx (1867, pp. 231-2, 219-20). علاوه بر مارکس، اسمیت و استوارت هر دو تأکید می‌کنند که اندوخته‌های در گردش وجود دارند (نک ص. 419 درباره‌ی اسمیت و مارکس، 1859، ص.ص. 7-165 درباره‌ی استوارت). این یکی از دلایلی است که هر سه آن‌ها بنا به آن، نظریه‌ی کمی را مردود شمرده و همچنان که دیرتر نشان داده خواهد شد پول را چیزی درون‌زاد می‌دانند. هم‌روند استدلال فوق این است که قیمت‌ها پیش از گردش تعیین می‌شوند. کینز این نکته را با اشاره به قیمت‌های مورد انتظار، و مارکس با ارجاع به ارزش‌های ایده‌آل بیان می‌کند («کالاها پیش از آن‌که وارد مدار گردش شوند... قیمت‌شان با کمیتهای مشخص اما خیالی پول معادل شده‌اند»: Marx, 1867, p. 213; see also p. 189)

38. مارکس واژه‌ی «سرمایه‌ی پولی» را به معنای سرمایه‌ی در شکل پول و نه سرمایه‌ی بهره‌آور که او در جلد دوم کاپیتال هنوز آن را بررسی نمی‌کند به کار می‌برد. صندوق/وجوه انباشت، سرمایه‌ی پولی بالقوه هستند به این معنا که آن‌ها وجوهی‌اند که برای گسترش سرمایه‌ی تولیدی در نظر گرفته شده‌اند.

39. Accumulation fund

تولید با یکدیگر تعیین می‌کند (نک 3-162). وجوه/نقدینگی‌های انباشتی دل‌بخواهی نیستند، چرا که خود انباشت دل‌بخواهی نیست؛ و «یکی از پیش‌شرط‌های بقای سرمایه این است که ... به‌طور مداوم گسترش یابد» (159). گرچه وجوه انباشتی و وجوه ذخیره کارکردهای مجزایی دارند (و در نتیجه از حیث نظری متمایزند)، در عمل می‌توانند با یکدیگر ترکیب شوند.⁴⁰

سوم، اندوخته‌هایی که با برگشت در ارتباطند همتایان پولی سهام/دارایی⁴¹ سرمایه‌ی تولیدی و محصولات انبارشده‌اند. چنین اندوخته‌هایی همچون همتایان فیزیکی‌شان پیش‌شرطی برای تداوم تولیدند.⁴² به‌بیان دیگر، برای آن‌که مرحله‌ی گردش از دورپیمایی سرمایه بدون ایجاد اختلال در مرحله‌ی تولید تکمیل شود، سرمایه باید در آن واحد در هر سه شکل‌اش وجود داشته باشد.⁴³ در میان این سه شکل، مارکس متذکر می‌شود که «اقتصادانان این پاره را که همواره در قامت سرمایه‌ی پولی ظاهر می‌شود فراموش می‌کنند» و به‌همین دلیل نمی‌توانند اهمیت و نقش سرمایه‌ی پولی را درک کنند» (333-342). شاید چنین به‌نظر برسد که سرمایه نمی‌تواند بی‌آن‌که چندان در شکل پولی بماند که نوعی اندوخته به‌حساب آید، شکل پولی را پشت سر گذارد. با این حال، برای آن‌که شکل پولی صرفاً گذرا باشد دو مرحله‌ی بازگشت سرمایه (یعنی دوره‌ی کار و دوره‌ی گردش) باید طبق شرایطی سخت‌گیرانه با همدیگر کاملاً هماهنگ باشند. از آن‌جا که هیچ دلیلی وجود ندارد که این دو مرحله با این شرایط هماهنگ شوند، سرمایه وقتی در شکل پولی‌ست میان پایان یک مرحله و آغاز مرحله‌ی دیگر «آزاد» یا «معلق» خواهد بود.⁴⁴

چهارم، وقتی سرمایه‌ی پایا/غیرمنقول فرسوده می‌شود، ارزشی که به محصولات منتقل می‌کند در قالب اندوخته‌ی پولی جمع می‌شود که همه‌ی آن برای تعویض سرمایه‌ی پایا/غیرمنقول به یک‌باره خرج می‌شود. در این حالت ویژگی‌های فیزیکی سرمایه‌ی پایا/غیرمنقول و نیز خصلت سرمایه‌دارانه‌ی آن به‌عنوان یک کالا «باعث می‌شود شکل‌گیری اندوخته ... به یکی از ارکان فرآیند بازتولید سرمایه‌داری تبدیل شود» (526).⁴⁵ شکاف‌های حاصله میان تحقق ارزش و خرج کردن آن بدان معناست که بازتولید

40. «وقتی سرمایه‌دار در مضیقه است به‌هیچ وجه درباره‌ی کارکردهای خاص پولی که در اختیار دارد تامل نمی‌کند بلکه از هرآن‌چه که در چنته دارد برای به حرکت درآوردن دوباره‌ی فرآیند گردش سرمایه‌اش استفاده می‌کند» (ص. 165).

41. stocks of productive capital

42. در رابطه با این استدلال مارکس که اندوخته‌های گردش مالی همچون ذخایز فیزیکی عمل می‌کنند نگاه کنید به ص. 429، 1-580.

43. «تمامی بخش‌های سرمایه به‌طور متوالی از این دورپیمایی عبور می‌کنند و در هر لحظه خودشان را در مرحله‌ی متفاوتی از آن می‌یابند. بنابراین سرمایه‌ی صنعتی در تداوم دورپیمایی‌اش همزمان در تمامی مراحل خویش به سر می‌برد ... توالی پاره‌های مختلف را ... همزیستی آن‌ها یعنی نحوه‌ی تقسیم سرمایه» به شکل‌های مختلف آن (همان پول، سرمایه‌ی تولیدی و کالاها) تعیین می‌کند (ص. 182، 183).

44. برای خلاصه‌ای از شرایطی که در آن، اندوخته‌های پولی غیرضروری می‌شوند نک ص. 355.

45. مارکس گاهی وجوه استهلاک سرمایه‌ی پایا/غیرمنقول را وجوه انباشت (ص. 1-260) یا وجوه ذخیره (ص. 243) می‌نامد. کارکرد این وجوه به‌وضوح متفاوت از ذخیره‌ی گردش است. در ضمن، وجوه استهلاک از وجوه انباشت از دو حیث متفاوت است: منبع آن سرمایه‌ی ثابت محقق‌شده در برابر ارزش اضافی تحقق‌یافته است؛ و کاربرد آن تعویض است و نه گسترش.

سرمایه‌داری را نمی‌توان همچون «تبادل متقابل صرف و بدون میانجی ... عناصر ... محصول کالایی سالانه» دانست، گویی پول ضرورتی ندارد یا صرفاً نقش تسهیل‌گر را دارد (527). به باور مارکس، اندوخته‌های سرمایه‌ی پایا/غیرمنقول یکی از عواملی است که تاثیر مخرب بزرگی بر فرآیند بازتولید دارد. آن‌ها مستلزم خریدهای یک‌طرفه (یا منقطع) میان دو بخش (یعنی تولید ابزار تولید، بخش ۱ و وسایل استفاده، بخش ۲) هستند که باید با خریدهای یک‌طرفه در جهت عکس متوازن شوند (نک 570). همچنین با توجه به این‌که بحران‌ها به استهلاک در سیرت سرمایه‌ی پایا/غیرمنقول منجر می‌شوند، الگوی ادواری بحران‌ها را رشد انفجاری هزینه‌ها برای تعویض سرمایه‌ی پایا/غیرمنقول تقویت می‌کند (نک 264). به علاوه، حتا در مورد ایده‌آل بازتولید ساده هم تغییر در میزان سرمایه‌ی پایا/غیرمنقولی که بناست سال به سال تعویض شود، کسری‌ها یا مازادهایی به بار می‌آورد (نک 5-542).

گردش

مسیر گردش پولی

انحصار طبقه‌ی سرمایه‌دار بر اندوخته‌ی اجتماعی مسیر گردش پول را در سرمایه‌داری دیکته می‌کند. از آن‌جا که اندوخته‌ی اجتماعی متعلق به طبقه‌ی سرمایه‌دار است، باید منبع کل پول در گردش باشد. از سوی دیگر، رابطه‌ی اندوخته‌ی اجتماعی با مابقی جامعه (بنابر فرض مارکس، طبقه‌ی کارگر) باید تضمین کند که کل پول پس از گردش، به طبقه‌ی سرمایه‌دار بازگردد. بنابراین، «قانون عام» گردش «بازگشت پول به نقطه‌ی آغازش است» (488,416). این همان شرط تکرار سالانه‌ی تولید است.⁴⁶ این هم کاملاً متفاوت از مسیری است که پول در گردش ساده طی می‌کند؛ یعنی «جابه‌جایی مداوم از نقطه‌ی آغازش» (416).

کاملاً پیداست که پول خرج‌شده در قالب سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیّر از سرمایه‌داران سرچشمه می‌گیرد و به خودشان بازمی‌گردد. اولی فقط در میان سرمایه‌داران به گردش در می‌آید؛ درحالی‌که دومی ابتدا به سوی کارگران روانه می‌شود و سپس با خرج‌شدن مزدها به سرمایه‌داران بازمی‌گردد. با این حال، به نظر می‌رسد گردش ارزش اضافی از همین قانون پیروی نمی‌کند. توک این پرسش را مطرح کرد که سرمایه‌دار «چطور می‌تواند پولی بیش از آن مقدار که وارد گردش کرده است بیرون بکشد». نه او، «و نه هیچ‌کس دیگری» قادر نیست توضیح دهد «که این پول ... از کجا می‌آید» (404,405).

46. به بیان دیگر، در صورتی که پول به همان سرمایه‌داری که آن را خرج کرده باز نگردد، بازتولید سرمایه مختل خواهد شد. مارکس از این اصل شرایط بازتولید را استنتاج می‌کند (نک ص. 533).

تحقق بخش ارزش اضافی کل محصول ظاهراً مستلزم پولی ست بیش از آن چه سرمایه‌دار خرج می‌کند. زیرا ورای این [پول خرج شده برای سرمایه‌ی متغیر و ثابت] سرمایه‌دار دیگر در قامت نقطه‌ی عزیمت مقدار پول موجود در گردش ظاهر نمی‌شود» (480). اما غیر از سرمایه‌داران هیچ جای دیگری وجود ندارد که این پول بتواند از آن جا بیاید. طبقه‌ی کارگر این پول را ندارد، چون اعضای آن محکوم به این هستند که کارگری کنند و دارای هیچ ثروتی نیستند. شاید چنین به نظر برسد پولی که زمین‌داران و رانت‌بران⁴⁷ خرج می‌کنند یک راه حل باشد. اما درآمدهای آن‌ها صرفاً بخشی از ارزش اضافی ست که سرمایه‌داران به چنگ آورده‌اند. آن‌ها «نمی‌توانند نقش امتداد غیبی⁴⁸ را برای تحقق خودسرانه‌ی سهم‌های معینی از بازتولید سالانه بازی کنند» (532). بنابراین، اگر پولی که بناست ارزش اضافی را محقق کند از طبقه‌ی سرمایه‌دار سرچشمه نگیرد، در آن صورت مقدار پول در گردش آن قدر نخواهد بود که بتواند ارزش کل محصول را محقق کند.

به جای آن، اگر این پول از سرمایه‌داران سرچشمه بگیرد (چگونگی آن را اکنون کنار بگذارید) در آن صورت چنین به نظر می‌رسد که مازادی در کار نباشد. سرمایه‌داران همان مقدار پولی را دریافت می‌کنند که وارد فرآیند گردش کرده‌اند. در حالی که اگر قرار باشد مازادی دریافت کنند، در آن صورت باید در [هنگام] برگشت [پول] بیشتری دریافت کنند. دست کم معنی ضمنی پرسشی که توک مطرح کرد همین است.

برای حل این مسئله باید نشان داد که چگونه طبقه‌ی سرمایه‌دار پولی را که ارزش محصول مازاد را محقق می‌کند، خرج می‌کند و با این حال، محصول اضافی را به‌رایگان تصاحب می‌کند (به بیان دیگر، این که این محصول، یک محصول مازاد است). سرمایه‌داران می‌توانند پول را به هر یک از این دو روش خرج کنند. یکی از این راه‌ها را می‌توان بر اساس فرضیه‌ی بازتولید ساده برگزید. در این صورت، سرمایه‌داران پولی را خرج می‌کنند که ارزش اضافی را کاملاً بر اساس مصرف خوشان محقق کرده. با این حال، این پول هرگز از چنگ طبقه‌ی سرمایه‌دار خارج نمی‌شود، بلکه در میان سرمایه‌داران منفرد صرفاً دست‌به‌دست می‌شود. این موضوع را از منظر طبقه به‌سان یک کل مد نظر قرار دهید. سرمایه‌داران پول را وارد فرآیند گردش می‌کنند تا کالاها را جابجا کنند و به‌مدد همین فرآیند، همان پول را بازپس بگیرند. از آن جا که سرمایه‌داران در پایان به همان مقدار پول و نیز کالا دست می‌یابند، کالاها «برای [سرمایه‌دار] هیچ ارزشی ندارند، به‌رغم آن که در قبال‌شان پول می‌پردازد» (550).

در این صورت، فهم این نکته که پولی که بناست ارزش اضافی را محقق کند از طبقه‌ی سرمایه‌دار سرچشمه می‌گیرد دشوار می‌بود؛ زیرا سرمایه‌دار آن را خرج می‌کند، نه در قامت «تجسد سرمایه ... [بلکه] در کسوت مصرف‌کننده‌ی سرمایه‌دار و انسانی از همین کره‌ی خاکی» (550). (همان‌طور که پرسش‌گر

47. rentiers

48. *dei ex machina*

توک فرض می‌کند) سرمایه‌داران نمی‌توانند پولی بیش از آن مقدار که وارد گردش کرده‌اند از دل آن بیرون بکشند. با این حال، آن‌ها نمی‌توانند ارزش بیش‌تری را بیرون بکشند، چون محصول مازاد و پول محقق‌کننده‌ی ارزش [آن محصول مازاد] را دریافت می‌کنند. هیچ پول اضافه‌ای لازم نیست که متناظر با این ارزش اضافی باشد، چون محصول مازاد به‌طور کامل مصرف می‌شود و ارزش آن را طبقه‌ی سرمایه‌دار سال‌به‌سال از بین می‌برد. همان‌طور که راه‌حل مارکس نشان می‌دهد سرمایه‌داران افزون بر پولی که به سرمایه ارتقای می‌دهند، باید «وجه پولی» ثانویه‌ای داشته باشند «که آن را در قالب ابزار گردش برای مصرف وارد سپهر گردش کنند» (422)؛ این وجه «همان پول لازم برای تحقق ... ارزش اضافی‌ست» (497). این وجه ثانویه بخشی از پولی‌ست که سرمایه‌دار باید قبلاً آن را به‌عنوان پیش‌شرطی برای تولید سرمایه‌داری اندوخته باشد. به‌همین دلیل تحقق ارزش اضافی مستلزم افزایش عرضه‌ی پول نیست.

همین حکم در رابطه با بازتولید گسترده نیز صادق است (دست‌کم در ابتدا). تنها تفاوت آن با بازتولید ساده این است که بخشی از ارزش اضافی در قالب سرمایه و نه استفاده‌ی سرمایه‌دار هزینه می‌شود. ارزش اضافی علاوه‌بر آن که صرف مصرف سرمایه‌دار می‌شود ممکن است خرج گسترش سرمایه‌ی تولیدی از قبل موجود شود یا در صورتی که مقدار ارزش اضافی آن قدر کم باشد که نتواند به‌طور مستقیم به سرمایه‌ی تولیدی تبدیل شود، باید در صندوق انباشت به‌عنوان سرمایه‌ی پولی بالقوه‌ی جدید ذخیره شود. به‌هر روی، سرمایه‌ی پولی جدید صرفاً با صرف ارزش اضافی در مصارفی متفاوت از [قلمرو] بازتولید ساده شکل می‌گیرد. در نتیجه، شکل‌گیری سرمایه‌ی پولی جدید مستلزم افزایش عرضه‌ی پول نیست.⁴⁹

گرچه بازگشت پول به نقطه‌ی آغاز آن پیش‌شرطی برای بازتولید است و هر سه بخش کل محصول علی‌الاصول به این ترتیب به گردش در می‌آیند، اما این که گردش و اندوخته‌سازی پول باید دگرگونی‌های فیزیکی لازم برای بازتولید را محقق کنند [هم زمان] «بذرهای دوره‌ی نابهنجار [یا] امکان‌های بحران را می‌پاشد» (571). برای آن که پول به نقطه‌ی آغاز خود بازگردد، ارزش مبادلات میان دو بخش تولید [تولید ابزار تولید و تولید وسایل استفاده] باید برابر باشد. از آن‌جا که مبادلات میان سرمایه‌داران به‌میانجی مبادلات میان سرمایه‌داران و کارگران انجام می‌شود، حتی بازتولید ساده نیز مستلزم مجموعه‌ای از تراکنش‌های وابسته‌به‌هم است. از آن‌جا که این تراکنش‌ها مستقل از یکدیگر انجام می‌شوند، «به‌تعداد رسیدن [ارزش میان دو بخش] خودش امری تصادفی است»، بازگشت پول به نقطه‌ی آغاز خود نیز همین‌طور است (571).

جریان‌های پولی را هر نوع تغییر در ترکیب میزان برون‌داد⁵⁰ (امری که برای تداوم بازتولید ضروری است) نیز مختل می‌کند. بازتولید ساده تنها در صورتی مستلزم چنین تغییراتی‌ست که میزان سرمایه‌ی پایا/غیرمنقولی که بناست جایگزین شود سال‌به‌سال تغییر کند (برای نمونه به‌دلیل کهنگی یا خرابی

49. نک صص. 418، 575.

اتفاقی: نک 5-542). با این همه آن‌ها پیش‌شرطی برای گذار از بازتولید ساده به گسترده (یا گذار به نرخ بالاتر انباشت) هستند، امری که نمی‌تواند بدون افزایش میزان تولید [برون‌داد] سرمایه‌ی ثابت در کل و ماشین‌آلات رخ دهد. یکی از مسائلی که این گذار می‌تواند به‌وجود بیاورد، روشن خواهد کرد که چگونه تغییر در ترکیب میزان تولید [برون‌داد] می‌تواند شرایط پولی لازم برای بازتولید را مختل کند. انباشت واقعی باید با شکل‌گیری اندوخته‌های انباشت همراه باشد (نک 583). با این حال، اگر یک بخش اندوخته‌سازی کند بخش دیگر نمی‌تواند محصول خود را به‌فروش برساند (به‌بیان دیگر، با اضافه‌تولید مواجه شده است) و پولی که خرج کرده است به آن بخش باز نمی‌گردد (نک 578-593). این دست نقض کردن‌های قانون گردش پولی را بحران‌ها «متعادل می‌کنند»⁵¹ (596).

عرضه‌ی پول

یکی از دشوارترین مسائلی که به‌نظر می‌رسد مارکس با فرض این که پول شکل طلا را به خود می‌گیرد ایجاد کرده، توضیح آن است که چگونه تولید طلا می‌تواند عرضه‌ی بسنده‌ی پول را تامین کند. از نگاه مارکس، این که تولید سرمایه‌داری در مقیاس کنونی‌اش بدون اعتبار ... یعنی با گردش صرفاً فلزی می‌توانست امکان‌پذیر باشد یا خیر «پرسش بی‌معنایی» است (420). دلیل‌اش هم تاحدودی پاسخ بدیهی آن است: «پُرپیداستد که چنین چیزی ناممکن است. تولید سرمایه‌داری با مقیاس محدود تولید مبتنی بر پول فلزی گران‌بها در تعارض خواهد آمد» (420). این پرسش همچنین بی‌معناست، زیرا بر یکی از ویژگی فرعی و نه عمده‌ی نظام اعتباری تاکید می‌کند و در نتیجه، رابطه‌ی میان نظام اعتباری و تولید بزرگ مقیاس را درست درک نمی‌کند. فرض پرسش فوق این است که تولید بزرگ مقیاس می‌تواند مستقل از نظام اعتباری رشد کند، مقدار پول [موجود] برای به‌گردش درآوردن میزان تولید افزایش یافته نابسند خواهد بود و از این رو پول اعتباری رواج پیدا خواهد یافت. در مقابل، به‌باور مارکس تولید بزرگ مقیاس بدون نظام اعتباری نمی‌تواند رشد کند. از آن‌جاکه این دو باهم رشد می‌کنند در نتیجه ارزش برون‌داد نه از میزان پول لازم برای به‌گردش درآوردن آن فراتر می‌رود و نه با آن محدود می‌شود. با این حال، دلیل رشدیافتن این دو با هم این نیست که نظام اعتباری به عرضه‌ی پول اجازه می‌دهد که هم‌گام با برون‌داد افزایش یابد. بلکه این است که نظام اعتباری همه‌ی اندوخته‌های منفرد را در بانک‌ها تجمیع می‌کند به این ترتیب، پول بیش‌تری می‌تواند در اختیار کسب‌وکارهای منفرد قرار بگیرد. مارکس هم‌اکنون با ماندن در آن بخش از داستان که به مقدار پول می‌پردازد، این استدلال سلیبی را می‌آورد که: **یکم**، مقدار پول

51. آدولف لائو (1976) پیش‌شرط‌های لازم برای انباشت را مفصل‌تر از مارکس بررسی می‌کند و همچون مارکس نشان می‌دهد که بازار نمی‌تواند آن‌ها را برآورده کند مگر از راه اختلال. مسائل همراه با بازتولید از آن‌جا که بازتولید از راه پول محقق می‌شود، هیچ ارتباطی با نظام اعتباری یا اتکای بر بدهی ندارند. در مقابل، «فرضیه‌های بی‌ثباتی مالی مینسکی» (1978) بی‌ثباتی تولید سرمایه‌داری را به اتکای آن بر بدهی منتسب می‌کند.

مانعی فرا روی گسترش سرمایه‌داری نیست؛ و دوم، نظام اعتباری (از جمله پول اعتباری) از دل اندوخته‌های لازم برای فرآیند گردش سرمایه، و نه به دلیل کمبود طلا رشد می‌کند.

در رابطه با نکته‌ی نخست، توضیح مارکس (که در بخش قبل بحث شد) مبنی بر این‌که دو فقره وجوه/صندوق وجود دارد، یکی برای به‌گردش‌درآوردن ارزش سرمایه‌ی ثابت و متغیر و دیگری برای به‌گردش‌درآوردن ارزش اضافی، نشان می‌دهد که تحقق ارزش اضافی به‌خودی‌خود مستلزم افزایش عرضه‌ی پول نیست. از این‌جا می‌توان نتیجه گرفت که تقسیم‌بندی میان مردها و ارزش اضافی می‌تواند تغییر کند، بی‌آن‌که هیچ‌گونه افزایشی در مقدار پول مورد نیاز رخ دهد (یعنی مردها می‌توانند افزایش یابند) (نک 413). همچنین می‌توان نتیجه گرفت که «شکل‌گیری سرمایه‌ی پولی اضافی و مقدار فلز گران‌بهای موجود در یک کشور ... هیچ نوع پیوند علی با همدیگر ندارند» زیرا سرمایه‌ی پولی را می‌توان صرفاً با منحرف‌سازی صندوق/وجوه محقق‌کننده‌ی ارزش اضافی از مصرف سرمایه‌دارانه به اندوخته‌های انباشت، افزایش داد (573).

افزون بر آن، مارکس تأکید می‌کند که هیچ رابطه‌ی ثابتی میان مقدار سرمایه‌ی پولی و مقیاس تولید وجود ندارد.⁵² از یک سو برون‌داد می‌تواند بدون افزایش مقدار سرمایه‌ی پولی و از راه به‌کارگیری شدیدتر نیروی کار، سرمایه‌ی پایا/غیرمنقول و منابع طبیعی افزایش یابد (نک 2-431). مقیاس تولید (و نیز بهره‌وری نیروی کار) را می‌توان صرفاً از راه متمرکزسازی سرمایه‌ها و بدون هیچ نوع افزایشی در سرمایه‌ی پولی افزایش داد. به علاوه کاهش زمان بازگشت سرمایه باعث می‌شود مقدار سرمایه‌ی پولی مورد نیاز برای مقیاس معینی از تولید کاهش یابد (17-416، 4-363). از سوی دیگر، می‌توان به‌مدد «ترتیبات فنی‌ای که سرعت گردش پول را افزایش می‌دهند یا پرداخت‌های مستقیماً متوازن‌ساز⁵³ (یعنی اعتبار تجاری) را با پرداخت‌های پولی تعویض می‌کنند» کاری کرد که مقدار معینی از پول کارآمدتر عمل کند (417، 419).⁵⁴ درحالی‌که مقدار طلای موجود در هر کشوری در لحظه‌ی معینی می‌تواند ثابت باشد، کارآمدی این ذخیره‌ی طلا در مقام پول متغیر است. به‌رغم فرض پول فلزی گران‌بها، پول در نظریه‌ی مارکس به این معنا درون‌زاد است.

52. به هیچ وجه نمی‌توان از این مسئله [که سرمایه باید در شکل پولی خود دورپیمایی‌اش را آغاز کند] نتیجه گرفت که ... مقیاس تولید ... محدودیت‌های مطلق دارد که حجم سرمایه‌ی پولی در حال عمل/در گردش آن‌ها را تعیین می‌کند (Marx, p. 431).

53. directly balancing payments'

54. به‌باور استورات (و مارکس که آشکارا با او موافق است)، وجود اندوخته‌ها و شکل‌های گوناگون اعتبار تجاری بدان معناست که مقدار پول قیمت‌ها را تعیین نمی‌کند (نک مارکس، 1859، ص. 7-165). اسمیت به‌روش مشابهی استدلال می‌کند که مقدار پول با ارزش همان اجناسی انطباق می‌یابد که پول برای به‌گردش‌درآوردن‌شان لازم است و اعتبار تجاری یکی از منابع انعطاف‌پذیری است (1776، ص. 323-405، 409). بنابراین پرپیداست که - همان‌طور که راجرز تأکید می‌کند - درست نیست که نقش پول به‌عنوان علت یا معلول را حسب تمایز میان کالا و پول بانکی ملاحظه کرد (1989، p. 175). - مور نکته‌ی مشابهی را بیان می‌کند: این تمایز با تمایز میان نظریه‌های برون‌زاد و درون‌زاد پول منطبق نیست. تصور می‌شود پول درون‌زاد است، به این معنا که مارکس، استورات و اسمیت برآنند که مقدار پول در گردش معلول ارزش کالاهاست و نه علت آن‌ها و آن‌ها همگی این استدلال را بر اساس پول کالایی مطرح می‌کنند.

فرض مارکس در سراسر جلد دوم این است که «مقدار پول موجود در کشور ... برای گردش جاری و اندوخته‌های ذخیره کافی است» (576). این همان اندوخته‌ی اجتماعی است، که پیش‌شرط لازم برای تولید سرمایه‌داری است و با انباشت اولیه و گسترش تولید سرمایه‌داری انباشته می‌شود.⁵⁵ اگر بازتولید ساده را فرض بگیریم در آن صورت تولید سالانه‌ی طلا فقط باید جایگزین مقدار پول صرف‌شده برای فرسودگی و استهلاک شود. همان‌گونه که از اظهارنظر مارکس مبنی بر این که تولید سرمایه‌داری «با مقیاس محدود تولید مبتنی بر پول گران‌بها در تعارض خواهد آمد» به‌روشنی برمی‌آید بازتولید گسترده در نهایت مستلزم افزایش عرضه‌ی پول است.

به‌ویژه مارکس به این امکان می‌اندیشد که بازتولید گسترده می‌تواند مستلزم اندوخته‌سازی همزمان از سوی سرمایه‌داران باشد. از آن‌جا که نخستین مرحله‌ی گسترش [سرمایه‌داری] تبدیل‌شدن ارزش اضافی محقق‌شده به صندوق‌ها/وجوه انباشت است، مارکس بررسی می‌کند که آیا چنین انباشتی «در تمامی جوانب» باعث کمبود در تقاضا و نیز کسری پول خواهد شد (نک 567 و 4-421). او یادآور می‌شود که «در زندگی واقعی هیچ نوع انباره‌سازی⁵⁶ پول وجود ندارد» (423). در نظام اعتباری اندوخته‌ها شکل دارایی‌های مالی را به‌خود می‌گیرند (برای نمونه سپرده‌های بانکی، سهام)، طوری که اندوخته‌ی یک سرمایه‌دار همزمان به‌عنوان ابزار گردش سرمایه‌دار دیگر عمل می‌کند. بنابراین، اندوخته‌سازی همان خرج کردن است: «آن‌چه که از یک سو چنان انباره‌سازی سرمایه‌ی پولی پدیدار می‌شود، از سوی دیگر چنان خرج کردن واقعی و مداوم پول نمایان می‌شود» (423). با این حال، شکل‌گیری صندوق‌های انباشت مستلزم نظام اعتباری نیست. اندوخته‌سازی حتا اگر مشروط به این فرض غیرواقعی باشد که پول شکل طلا را پیدا می‌کند، بازهم نه امری عمومی که جزئی است. «انباره‌سازی در شکل پول هرگز نمی‌تواند به‌طور همزمان در تمامی نقاط رخ می‌دهد» زیرا اندوخته‌سازی غایتی در خود نیست بلکه ابزاری برای تداوم بازگشت سرمایه یا گسترش سرمایه‌ی تولیدی است (423).⁵⁷ بنابراین، اندوخته‌سازی برخی‌ها را خرج کردن دیگران متعادل می‌کند.

اگر به‌رغم رابطه‌ی انعطاف‌پذیر میان آن‌ها [میان اندوخته‌سازی برخی و خرج کردن برخی دیگر] مقدار پول برای مقیاس تولید ناکافی باشد، در آن صورت طلای بیش‌تری باید تولید شود. تنها پیامد وضعیت فوق این است که سهم بزرگ‌تری از کل کار اجتماعی باید به «این دستگاه پرهزینه‌ی گردش» اختصاص یابد و در پی آن ثروت واقعی کاهش خواهد یافت (420). از آن‌جا که دارایی‌های مالی جایگزین اندوخته‌های پولی و

55. نک ص. 418. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، به‌باور مارکس این اندوخته مانع تکامل تولید سرمایه‌داری نمی‌شود، بلکه هر دو باهم رشد می‌کنند. بنابراین، اندوخته‌ی اجتماعی محدودیتی برای تولید سرمایه‌داری نیست.

56. storage

57. مارکس همچنین اشاره می‌کند که اندوخته‌سازی می‌تواند نتیجه‌ی رکود باشد. رکود را فرض نرمال باید کنار گذاشته باشد. حتا اگر رکود به‌حساب آورده شود، باز هم نمی‌تواند ادعای مارکس (یعنی این که اندوخته‌سازی محدودیتی پیش‌روی گردش سرمایه قرار نمی‌دهد) را نقض کند. از قرار معلوم، اندوخته‌ها که معلول/نتیجه‌ی رکود هستند نمی‌توانند علت آن باشند.

اسکناس‌های بانکی جایگزین طلا به‌عنوان ابزار گردش در نظام اعتباری می‌شوند، کار می‌تواند به مصارف مولد و نه تولید طلا اختصاص یابد. تا جایی که به تاثیر نظام اعتباری بر مقدار پول مربوط می‌شود، افزایش ثروت ملازم با کاهش هزینه‌ی اجتماعی دستگاہ گردش شانه‌به‌شانه‌ی هم پیش می‌روند.

از افرادی چون فریدمن و هیکس نقل شده است که پول فلزی گران‌بها شکل پرهزینه‌ی پول و پول اعتباری یک شکل ارزان است. نتیجه‌ای که هیکس می‌گیرد ظاهراً بدیهی است، و آن عبارتست از این‌که: «نظام اعتباری به این دلیل رشد می‌کند که برای مبادله یک میانجی با هزینه‌ی پایین‌تر تدارک می‌بیند» (1967b:158).⁵⁸ با این حال، استدلال هیکس بر این فرض استوار است که سرمایه‌داران منفرد می‌توانند بدون انگیزه‌ی تامین منافع شخصی اقداماتشان را طوری هماهنگ کنند که هزینه‌ی اجتماعی (آن سهم از کل کار اجتماعی که صرف تولید طلا می‌شود) کاهش یابد. به‌علاوه، مسیر استدلالی او از پرخرجی طلا-پول⁵⁹ ناگهان به‌شکلی جهشی به پیامد نظام اعتباری کاملاً توسعه‌یافته می‌رسد، و به آن ویژگی نظام اعتباری که از نظر مارکس مهم‌ترین است، نمی‌پردازد؛ یعنی این ویژگی که نظام اعتباری مستلزم اجتماعی‌شدن اندوخته‌های منفرد است.⁶⁰ به‌باور مارکس، رشد نظام اعتباری به این سبب است که سرمایه‌داران درمی‌یابند که می‌توانند از اندوخته‌هایی که به‌هر روی باید برای گردش سرمایه‌بیاندوزند، استفاده کنند تا سهمی از ارزش اضافی را مطالبه کنند (نک 396، 574). نظام اعتباری سرمایه‌ی پولی را که نوعی «مدفون‌سازی پول»⁶¹ در شکل اندوخته‌ی خصوصی‌ست تغییر می‌دهد و برای مالک‌اش به «سرمایه‌ی جاری/فعال، ربوی و در حال تکثیر» در شکل سرمایه‌ی بهره‌آور تبدیل می‌کند (574، 569). روایت مارکس از نظام اعتباری نه‌تنها شامل اجتماعی‌شدن اندوخته‌هاست بلکه توضیح می‌دهد که چطور تعقیب منفعت شخصی چنین چیزی را پدید آورده است. کاهش هزینه‌ی اجتماعی دستگاہ گردش یک محصول فرعی آن است.⁶²

58. فریدمن به‌طور مشابه می‌گوید «هزینه‌ی استاندارد دقیق کالایی به احتمال تقریباً نزدیک به یقین منجر می‌شود به اختیارکردن ابزارهایی که بدون هزینه طراحی شده‌اند برای تامین افزایش سالانه‌ی بخشی از وسیله‌ی گردش» (1953، p. 243، تاکید افزوده شده است).

59. gold money

60. این احتمالاً یکی از دلایلی‌ست که مارکس ادعا می‌کند اگر از نیاز به اندوخته‌ها چشم‌پوشی کنیم در آن صورت «اهمیت و نقش سرمایه‌ی پولی نیز به‌طور کلی مغفول می‌ماند» (342).

61. Dead weight

62. مارکس به‌طور مشابه در جلد اول کاپیتال توضیح می‌دهد که سرمایه‌داران منفرد برای محافظت از خودشان در برابر نوسان‌های غیرقابل پیش‌بینی در میزان فروش و قیمت نهاده‌ها، اندوخته‌هایی نگهداری می‌کنند که امکان انعطاف و نرمش در مقدار کل وسایل گردشی را فراهم می‌کنند.

نکاتی درباره‌ی نظام اعتباری

مارکس تا جلد سوم کاپیتال نظام اعتباری را به خودی خود بررسی نمی‌کند، زیرا تغییر اندوخته‌ها و تبدیل شدنشان به سرمایه‌ی بهره‌آور مستلزم بازتوزیع ارزش اضافی در بین انواع متفاوت سرمایه است. با این حال دو نکته‌ی مهم درباره‌ی نظام اعتباری در جلد دوم دیده می‌شود. یک، اندوخته‌های لازم برای گردش سرمایه منبع صندوق‌ها/جوهی هستند که نظام اعتباری مبتنی بر آنها است. دو، تغییری که نظام اعتباری به وجود می‌آورد این است که سرمایه‌ی پولی بالقوه برای خرید دارایی‌های مالی (برای نمونه حساب‌های بانکی) استفاده می‌شود؛ خود پول در بانک‌ها جمع می‌شود و در اختیار دیگر سرمایه‌داران قرار می‌گیرد. مارکس پس از شناسایی کارکردهای اندوخته‌ها و نحوه‌ی دگرگونی آنها در نظام اعتباری می‌تواند نشان دهد که چگونه نظام اعتباری گردش سرمایه را تحت تاثیر قرار می‌دهد. هرچند او به‌اجمال به این تاثیرات اشاره می‌کند، اما یک اصل کلی از آنها استنتاج می‌شود.

در غیاب نظام اعتباری، نیاز به اندوختن اندوخته‌ها محدودیت‌هایی بر گسترش سرمایه تحمیل می‌کند. نظام اعتباری این محدودیت‌ها را می‌کاهد یا برمی‌چیند. با این حال، مصالحه‌ی⁶³ لازم برای غلبه بر آن محدودیت‌ها این است که گردش سرمایه شکننده‌تر و پیچیده‌تر می‌شود، در نتیجه احتمال این که به‌طور «نرمال» پیش رود کمتر می‌شود. هم محدودیت و هم مصالحه، هر دو بسته به نوع اندوخته تغییر می‌کند.

همان‌طور که در بخش قبل نشان داده شد اندوخته‌ی اجتماعی انباشت سرمایه را محدود می‌کند، زیرا مستلزم آن است کار صرف تولید طلا شود. نظام اعتباری بر این محدودیت از راه «محدود کردن گردش واقعی فلز ... به ... یک مقدار حداقلی که پیوسته در حال کاهش یافتن است» غلبه می‌کند (576). مصالحه این است که «این ... به‌همان اندازه خصلت تصنعی کل دم و دستگاه [گردش] و فرصت برای ایجاد اختلال در دوره‌ی نرمال آن را افزایش می‌دهد» (576). مقصود مارکس از «تصنعی» این است که پول فلزی جایش را به «انواع‌واقسام عملیات، روش‌ها و تمهیدات فنی» می‌دهد. کوتاه این که پول فلزی جای‌اش را به شکل‌هایی از بدهی می‌دهد که همراه با کاهش سهم پول واقعی «خلاق» تر (یعنی ناسالم‌تر) می‌شوند (576). هرچه مقدار پول واقعی کم‌تر شود، به‌همان اندازه ذخیره‌ای که در دسترس همه‌ی کسب‌وکارهای سرمایه‌دارانه قرار می‌گیرد تا در شرایط غیرمترقبه مانند تاخیر در فروش، تغییر قیمت‌ها و نوآوری‌های فنی از خود محافظت کنند نیز کم‌تر می‌شود (زیرا سرمایه‌ی پولی‌شان در نظام اعتباری ادغام می‌شود). به علاوه، نظام اعتباری احتمال آن را که هر نوع اختلالی دامان کل اقتصاد را بگیرد بیش‌تر می‌کند، زیرا تجمع سرمایه‌ی پولی باعث می‌شود شکل تازه‌ای از وابستگی سرمایه‌داران به همدیگر پدید آید. این پیامدها در ذات نظام اعتباری‌اند، زیرا از اجتماعی شدن اندوخته‌ها، که مشخصه‌ی [نظام اعتباری] است،

63. trade-off

ناشی می‌شوند. در نتیجه هیچ نوع قانون‌گذاری در حوزه‌ی بانک‌داری یا سیاست‌گذاری پولی نمی‌تواند این دست پیامدها را به‌طور کامل از میان بردارد.⁶⁴

با این حال، اندوخته‌های بازگشت⁶⁵ سرمایه همچون اندوخته‌ی اجتماعی، انباشت سرمایه را محدود می‌کند زیرا آن‌ها سرمایه‌ای هستند که باید از استفاده‌ی مولد کنار گذاشته شوند. نظام اعتباری بر این محدودیت غلبه می‌کند، چرا که سرمایه‌ی پولی بالقوه را در اختیار سرمایه‌دارانی قرار می‌دهد که می‌توانند آن را بی‌درنگ استفاده کنند. به این ترتیب، کل سرمایه می‌تواند بدون لطمه‌خوردن به تداوم تولید به‌طور مداوم استفاده شود. نتیجه، تحمیل یک وضعیت فوق‌العاده و تحقق‌ناپذیر بر فرآیند از پیش پیچیده‌ی بازتولید است: اگر نیازهای سرمایه‌داران متفاوت کاملاً با هم هماهنگ نباشند، در آن صورت پول آن چنان که مورد نیاز بازتولید است به‌گردش در نخواهد آمد. تمامی اندوخته‌ها، جز اندوخته‌های معطوف به بازگشت سرمایه، به‌طور موقت به نظام بانکی اعانه داده می‌شوند. هیچ دلیلی ندارد که فرض کنیم آن‌ها در دسترس خواهند بود تا در لحظه‌ی خاصی که برای تحقق شرایط بازتولید لازم‌اند بازگردانیده شوند. به بیان مارکس، «سرمایه‌ی پولی که صرفاً به‌طور موقت آزاد می‌شود می‌تواند زمین‌گیر شود، یعنی از سوی بنگاه‌های جدید استفاده شود. چون شرایط بازتولید ایجاب می‌کند که آن سرمایه‌ی پولی هزینه‌گرد تا محصولات دیگر بنگاه‌ها که همچنان در انبار نگهداری می‌شوند [یعنی به فروش نرفته‌اند] ... به حرکت واداشته شوند» (594). نرخ‌های بالای برگشت مشکل جدیدی ایجاد می‌کند: چون «سرمایه‌داران و بازرگانان را تشویق می‌کند تا سرمایه‌ی پولی موردنیاز برای پیش‌برد کسب‌وکارهای‌شان را در ... بورس‌بازی‌ها» بر سر سهام «[و دست‌یابی به این نرخ‌های بالای برگشت] صرف کنند و [سپس] با وام‌های گرفته‌شده از بازار پول» آن سرمایه را جایگزین سازند (390). سقوطی که به دنبال بورس‌بازی می‌آید بورس‌بازان را به ورشکستگی می‌کشاند و کسب‌وکارشان را تضعیف می‌کند، کسب‌وکارهایی که در غیر این صورت استوار می‌بودند. به‌علاوه، نظام اعتباری می‌تواند انقطاع‌های موجود در گردش سرمایه (برای نمونه اگر برای جبران نبود فروش بدهی به بار آورده شود) را پنهان کند و به کسب‌وکارها اجازه دهد که به این ترتیب دوام بیاورند. «ناپهنجاری‌های فرآیند تولید و بازتولید» نه فقط جدی‌تر هستند، بلکه به روشی گزیده‌ی «چونان بحرانی در بازار پول پدیدار می‌شوند» (393).

محدودیت عجیب با وجوه/صندوق‌های انباشت این است که هر سرمایه‌داری باید پیش از شروع تولید، اندوخته‌ی کافی برای خود ذخیره کند. نظام اعتباری اندازه‌ی اندوخته‌ای را که هر سرمایه‌داری باید ذخیره

64. یکی از هزینه‌های معمول که همراه جایگزینی پول فلزی با کاغذی پیش می‌آید این است که پول کاغذی به‌طور چشم‌گیر دچار کاهش ارزش می‌شود (نک (Rogers, 1989, pp. 172-3) از آن‌جا که فرض مارکس در هر سه جلد کاپیتال این است که ارزش پول ثابت است، در نتیجه به این مسئله اشاره‌ای نمی‌کند. با این حال، پیچیدگی‌های مورد اشاره در آن متن قرینه‌های مدرن دارند. تقلیل مقدار پول فلزی به یک مقدار حداقلی با تلاش‌های فدرال رزرو برای محدودسازی ذخایر در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ قابل مقایسه است. نوآورهای مالی که این محدودیت‌ها را از میان برداشتند با عملیات، روش‌ها و تمهیدات فنی مشابهت دارند و بحران‌های مالی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ پیامدهای آن‌ها را نشان می‌دهند (نک (Wolfson, 1995, chs 4-10)).

کند کاهش می‌دهد، زیرا اندوخته‌ی جمعی طبقه‌ی سرمایه‌دار را در اختیار سرمایه‌داران منفردی قرار می‌دهد که متقاضی دریافت وام هستند. به این ترتیب، انجام پروژه‌های بلندمدت و کلان‌مقیاس (که قبلاً فقط از سوی دولت انجام می‌شد) از سوی سرمایه‌داران امکان‌پذیر می‌شود.⁶⁶ بنابراین، دلیل عجیب‌بودن نظام اعتباری با تولید بزرگ‌مقیاس این است که تولید بزرگ‌مقیاس مستلزم تجمیع اندوخته‌های منفرد است، دلیل آن این نیست که کمبود طلا-پول محدودیت‌هایی بر گسترش سرمایه‌داری تحمیل می‌کند. نظام اعتباری اجرای پروژه‌های بزرگ‌مقیاس را امکان‌پذیر می‌کند، اما وابستگی چنین پروژه‌هایی به نظام اعتباری تضمین آن است که این پروژه‌ها به‌روشی بی‌معنا/احمقانه به‌اجرا درآیند. برای مثال، آن‌ها ممکن است صرفاً به این دلیل اجرا شوند که پول ارزان موجود است: «خود نبود فشار (از سوی بازار پول) انبوهی از چنین فعالیت‌ها را به‌وجود می‌آورد».⁶⁷ به‌علاوه، چنین پروژه‌هایی هم در برابر اختلال‌های بازار پول آسیب‌پذیرند و هم به آن‌ها دامن می‌زنند (نک 4-433). از یک سو آن‌ها آسیب‌پذیرند، چرا که اگر بحران‌های مالی وجوه/صندوق‌ها را پیش از تکمیل آن پروژه‌ها از دسترس خارج کنند، آنگاه آن‌ها باید از دستور کار کنار گذاشته شوند (مسئله‌ای که مارکس آن را به‌کمک مسکن‌سازی سوداگرانه توضیح می‌دهد: نک 311). از سوی دیگر، تقاضایی که پروژه‌های بسیار بزرگ‌مقیاس (مارکس راه‌آهن را مثال می‌زند) از صندوق‌ها دارند در ابتدا بر بازار پول فشار می‌آورد. دیرتر، وقتی پول جمع‌آوری‌شده در بازار پول خرج می‌شود، تقاضا برای سرمایه‌ی تولیدی به یک انفجار در افزایش قیمت‌ها و همچنین به رونق سوداگرانه منجر می‌شود. کوتاه این که تامین مالی از راه نظام اعتباری زیربنای «توسعه‌ی حیرت‌انگیز ... نظام تولید سرمایه‌دارانه» است اما بدان معنا نیز هست که این توسعه با اتلاف و سوداگری عجیب است و به‌طور بالقوه ارتباطی با نیازها ندارد (574).

همان‌طور که مارکس هشدار می‌دهد «نباید تصورات رازورزانه‌ای درباره نیروی مولد نظام اعتباری، صرفاً به این دلیل که سرمایه‌ی پولی را دسترس‌پذیر یا سیال می‌کند، داشته باشیم» (421). نظام اعتباری سرمایه یا انحصار طبقه‌ی سرمایه‌دار بر پول را ملغی نمی‌کند، بلکه صرفاً به طبقه‌ی سرمایه‌دار اجازه می‌دهد که از سرمایه‌ی پولی به‌طور کارآمدتری استفاده کند. هرچند نظام اعتباری بر موانعی که اندوخته‌ها بر سرمایه تحمیل می‌کردند غلبه می‌کند، اما بازتولید سرمایه‌داری را در معرض مجموعه مخاطرات جدیدی قرار می‌دهد گرایش به اختلال که از تراکم سرمایه‌ی پولی سرچشمه می‌گیرد «پولی»⁶⁸ است؛ به‌این معنا که از

66. نمونه‌هایی که مارکس یاد می‌کند، راه و جاده (نک. 311) است. همان‌طور که او می‌گوید: پروژه‌هایی کلان‌مقیاس که نیازمند دوره‌های بلند [برنامه‌ریزی و] کار هستند، فقط وقتی برای تولید سرمایه‌داری موضوعیت دارند که تراکم سرمایه از قبل رشدیافته باشد، یعنی هنگامی که توسعه‌ی سیستم اعتباری به سرمایه‌دار... کمک و مساعدت کند... تا به سرمایه‌ی دیگران دسترسی پیدا کند. (312)

67. این مسئله پژوهش‌های ادعای کینز است مبنی بر این که اگر پروژه‌ی جدیدی در بورس اوراق بهادار با یک سود آنی شناور شود، در آن صورت مشوقی به‌وجود می‌آید که پول‌های هنگفت در آن خرج شوند (1937، p. 151). کینز نیز همچون مارکس پروژه‌های بلندمدت را چنان چیزهایی که به رفتار غیرعقلانی سرمایه‌داری راه می‌برند قلمداد می‌کند (نک همان منبع، ص. 4-163).

نظام اعتباری سرچشمه می‌گیزد. این گرایش از اختلال‌های ناشی از امکان‌ناپذیری واقعی تحقق شرایط بازتولید متفاوت است.

جمع‌بندی

مارکس با تبیین گردش سرمایه، «نظریه‌ی تولید پول‌بنیاد» را مطرح می‌کند: نظریه‌ای که در آن، رفتار پول از جمله پیش‌شرط‌های بازتولید سرمایه‌داری است (Keynes, 1933: 408). پیش‌شرط‌هایی که مارکس شناسایی می‌کند، به مسیر گردش پول و شکل‌گیری اندوخته‌های پولی مربوط می‌شوند؛ او هنوز باید نرخ بهره و پیامدش را بررسی کند. این به‌خودی‌خود اصالت ادای سهم مارکس را تضمین می‌کند. از یک سو، همان‌طور که کینز قاطعانه استدلال می‌کند نظریه‌ی نوکلاسیک «نظریه‌ی اقتصاد واقعاً مبادله‌ای» است (همان). از سوی دیگر، پول برای خود کینز به دلیل نرخ بهره مهم است. بنابراین، خصوصیات پول به‌سان شکلی از سرمایه چیزی‌ست که در روایت مارکس وجود دارد، درحالی‌که عمدتاً در دیگر نظریه‌ها غایب است. در انتها این تفاوت‌ها برجسته خواهند شد.

یکی از بنیادی‌ترین نکات نزد مارکس در عین حال ساده‌ترین آن‌ها نیز هست: رابطه‌ی میان کار مزدی و سرمایه به‌ضرورت رابطه‌ای پولی است. این رابطه به‌خودی‌خود توضیح ضرورت پول است. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد این مسئله در نظریه‌ی پولی نوکلاسیک کاملاً نادیده گرفته شده است، اما پساکینزی‌ها آن را شناسایی کرده‌اند. به‌علاوه، برخلاف تضاد معمول میان پول به‌منزله‌ی وسیله‌ی گردش و پول به‌منزله‌ی اندوخته، مارکس با (برخی از) پیشینیان کلاسیک خود هم‌نظر است که این کارکردها مکمل یکدیگرند. افزون بر آن، به‌باور مارکس، تحقق ارزش اضافی، فارغ از این‌که برای استفاده هزینه شود یا برای گسترش تولید، مستلزم افزایش عرضه‌ی پول نیست. به‌این‌دلیل و بنا بر نکته‌ی قبلی، برخلاف نظریه‌ی پولی کنونی، موضوع محوری برای مارکس مقدار پول نیست.⁶⁹ مارکس همچون پساکینزی‌ها معتقد است پول درون‌زاد است؛ با این تفاوت که از نگاه او این حکم حتماً اگر نظام اعتباری وجود نداشته باشد به‌دلیل اندوخته‌سازی و اعتبار تجاری صدق می‌کند. بنابراین، به‌باور مارکس، ویژگی مهم نظام اعتباری درون‌زاد بودن پول نیست؛ بلکه تراکم سرمایه‌ی پولی است. از این‌رو، مسئله‌ی کمبود (یا به‌بیان دیگر، هزینه‌ی بالای) طلا-پول با توجه به مقیاس بزرگ تولید سرمایه‌داری حل‌وفصل می‌شود. از آن‌جا که طبق روایت مارکس متراکم‌شدن سرمایه زیربنای توسعه‌ی تولید بزرگ‌مقیاس است، توسعه‌ی تولید بزرگ‌مقیاس بدون اولی نمی‌تواند رخ دهد. مارکس برای اثبات این ادعا که متراکم‌شدن پول ویژگی تعیین‌کننده‌ی نظام اعتباری است، باید با انتزاع از نظام اعتباری ابتدا نشان دهد که اندوخته‌ها برای

69. داو و داو (Dow and Dow) بر این نظر هستند که: یک وجه اصلی از نظریه‌ی پولی پساکینزی درون‌زاد بودن تعیین عرضه‌ی پول (money supply determination) است (1989 ص. 147). همچنین نک: Lavoie (1985).

بازتولید سرمایه ضروری هستند. این انتزاع همچنین برای اثبات ادعای مارکس مبنی بر احتمال وجود اختلال در بازتولید سرمایه‌داری [چون بازتولید به‌واسطه‌ی پول محقق می‌شود] لازم است. نظام اعتباری مسائلی را که پیش‌تر (در غیاب نظام اعتباری) وجود داشتند نه رفع، بلکه پیچیده‌تر می‌کند. سرانجام، ادعای مارکس مبنی بر این که سرمایه‌ی پولی بالقوه منبع تزریق وجوه به نظام اعتباری است نشان می‌دهد که چرا اختلال در فرآیند تولید، ابتدا چونان اختلال در بازار پولی پدیدار می‌شود.

* * *

منابع:

Campbell, M. 1993: *The Commodity as 'Characteristic Form'* in R. Blackwell, J. Chatha, E. J. Nell (eds), *Economics as Worldly Philosophy*, London, Macmillan.

Campbell, M. 1997: *Marx's Theory of Money: A Defense*, in F. Moseley and M. Campbell (eds), *New Investigations in Marx's Method*, Humanities Press, New Jersey.

De Brunhoff, S. 1973: *Marx on Money*, M. Goldbloom, transl. New York, Urizen Books.

Dow, A. and Dow, S. 1989: *Endogenous Money Creation and Idle Balances*, in J. Pheby (ed.), *New Directions in Post-Keynesian Economics*, Aldershot, Edward Elgar.

Friedman, M. 1953: *Commodity-Reserve Currency*, in *Essays in Positive Economics*, pp. 204-250, Chicago: Chicago University Press.

Ganssmann, H. 1988: *Money—a symbolically generalized medium of communication? On the concept of money in recent sociology*, in *Economy and Society*, Vol. 17, No. 3, August, pp. 285-316.

Hicks, J. R. 1967a: *The Two Triads. Lecture I*, in *Critical Essays in Monetary Theory*. Oxford: Clarendon Press.

Hicks, J. R. 1967b: *Monetary Theory and History: an Attempt at Perspective*, in *Critical Essays in Monetary Theory*, Oxford: Clarendon Press.

Keynes, J. M. 1933: *A Monetary Theory of Production*, in *The Collected Writings of John Maynard Keynes*, Vol. 13, Macmillan, London.

Keynes, J. M. 1937: *The General Theory*, New York and London, Harcourt Brace Jovanovich.

Lavoie, M. 1985: *Credit and Money: The Dynamic Circuit, Overdraft Economics, and Post-Keynesian Economics*, in M. Jarsulic (ed.) *Money and Macro Policy*, Boston, Kluwer-Nijhoff.

- Lowe, Adolph, 1976: *The Path of Economic Growth*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Maki, Uskali. 1994: *Reorienting the Assumptions Issue*, in Roger Backhouse (ed.), *New Directions in Economic Methodology*, London and New York, Routledge.
- Marx, K. 1859: *A Contribution to the Critique of Political Economy*, New York, International Publishers, 1970.
- Marx, K. 1861-3: *Theories of Surplus Value*, III. Moscow, Progress Publishers, Moscow, 1968.
- Marx, K. 1867: *Capital, Vol. 1*, B. Fowkes, transl. New York, Vintage Books, 1977.
- Marx, K. 1885: *Capital, Vol. 2*, D. Fernbach, transl. London, Penguin Books, 1992.
- Marx, K. 1894: *Capital, Vol. 3*, D. Fernbach, transl. London, Penguin Books, 1991.
- Minsky, H. 1978: *The Financial Instability Hypothesis: A Restatement*, in P. Arestis and T. Skouras (eds.), *Post-Keynesian Economic Theory*, M. E. Sharpe, Armonk, New York.
- Moore, B. 1988: *Unpacking the Post-Keynesian Black Box: Wages, Bank Lending and the Money Supply*, in P. Arestis (ed.) *Post-Keynesian Monetary Economics*, E. Elgar, Aldershot.
- Rogers, C. 1989: *Money, Interest and Capital*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Smith, A. 1776: *The Wealth of Nations*. New York, Random House.
- Wolfson, M. 1995: *Financial Crises*, M. E. Sharpe, Armonk, New York.

* * *